

# گونه گون

ماهنامه

فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

سال سوم - شماره ۳۴ - سپتامبر ۲۰۰۹ - شهریور ۱۳۸۸

Gouné Goun

در این شماره می خوانید:

خبرگی بنگر که در مغرب زمین غوغا به پاست  
این همی گوید که ایران از من، آن گوید زماست  
ای گروه پاک مشرق، هند و ایران، ترک و چین  
بر سر مشرق زمین شد جنگ در مغرب زمین  
در اروپا آسیا را لقمه ای پنداشتند  
هر یک اندر خوردنش چنگالها برداشتند  
بیخبر کاخر ننگجد کوه در حلقوم کاه...  
گر که این لقمه فرو بردند، روی من سیاه  
تا خوابد شرق، کی مغرب برآید آفتاب؟  
غرب را بیداری آنکه شد که شرقی شد به خواب  
دارم امید آنکه گر شرقی بیابد اقتدار  
از پی آسایش خلق اقتدار آید به کار  
نی چو غربی آدمی را رانده از هر جا کند  
آدمی و آدمیت را چنین رسوا کند  
بعد از این باید نماند هیچ کس در بندگی  
هر کسی از بهر خود زنده است و دارد زندگی

«میرزاده عشقی»

\* انقلاب ندیده‌ها!

\* جویبه سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران

\* نامه سرگشاده مهدی کروی

\* بحران حکومتگری، کجا پایان می‌یابد؟

\* آیا صورت مسئله به همین سادگی است؟

\* نگذاریم تاریخ تکرار شود

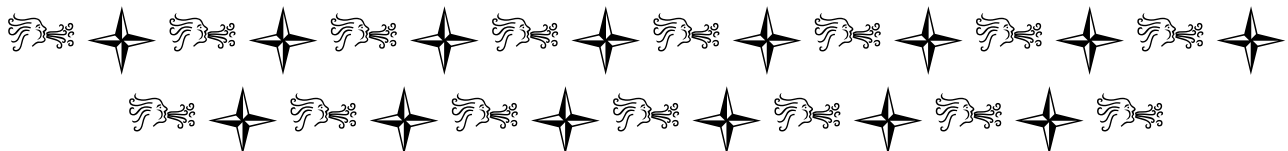
\* افق برای دادخواهی و دادستانی باز می‌شود

\* گردهمایی هفتگی مادران داغدار

\* معجزه خانه اوین

\* خروس بی محل

\* باز هم سخنی چند با آیت‌الله منتظری



نویسندگان مسئول مقالات خود هستند

کودتا محسوب نشده بلکه نوعی استبداد مداوم را به نمایش میگذارد. رژیم سرمایه‌داری حاکم و کشورهای غربی یا بطور دقیقتر کشورهای استعمارگر غربی و رسانه‌های صهیونیستی برای این برنامه انتخاباتی سرمایه‌گذاری کرده بودند. جمهوری اسلامی برای تودهنی زدن به کشورهای غربی شرکت وسیع مردم را در این انتخابات تبلیغ میکرد که بنظر میرسد در اینکار موفق بود. کشورهای استعماری نیز بیکار ننشستند و دار و دسته‌های خود را فعال کردند.

اولین عکس‌العمل مخالفین «انتخاب» رئیس جمهور بیرون آمده از صندوق‌های رأی با شعار «رأی مرا پس بدهید!» بروز کرد. بیچاره‌ها یادشان رفته بود که این شعار را به زبان شیرین فارسی بنویسند، بلکه با زبان اربابان قدر قدرت غربی صحبت کرده و دم خروشان از اینجا سر میزد!

دسته دیگر با علم و کتل به عنوان نماینده مخالفین راه پارلمان اروپا را در پیش گرفته و صدای اعتراض خود را بلند کردند. سردسته این گروه خود از جنایتکاران همین رژیم بوده و در دستگیری و مرگ صدها مبارز سیاسی دست داشته است. حال چگونه این موجود رذل گربه عابد میشود بماند. همدستانش در آمریکا نیز به صدا درآمدند. پارلمان اروپا به کسی بار عام نمیدهد. چرا این اراذل و اوباش را حلوا حلوا میکنند؟ دعوا بر سر لحاف ملا می‌باشد.

از سوی دیگر همه رؤسای دول اروپایی و آمریکا باصطلاح جانب دفاع از حقوق از دست رفته مردم ایران را گرفتند. جانبداری خانم مرکل، آقای گوردون براون، آقای سارکوزی و بویژه وزیر خارجه‌اش قابل ذکر است. در عین حال می‌بینیم انتخابات قلبی دیگری در گابون صورت گرفته (پسری جای پدر متوفی‌اش را گرفته!) و دخالت دولت فرانسه و شرکتهای نفتی و صنایع تسلیحاتی آن در این انتخابات بروشنی در مطبوعات توضیح داده شده و مردم گابون دفتر کنسول فرانسه و دفاتر شرکتهای آنرا به آتش کشیدند و عده‌ای بیگناه کشته شدند ولی این آقایان دایه مهربانتر از مام خوابشان برده و کلمه‌ای در رد این انتخابات نمیگویند. چرا؟

اگر این استعمارگران مثقالی شرف و انسانیت در ذاتشان بود چرا به کشتار بیش از چهار پنجهزار نفر از زندانیان سیاسی در سال ۶۷ پس از پایان جنگ ایران و عراق، قتل‌های باصطلاح زنجیره‌ای روشنفکران در سال ۷۶، سرکوب مداوم زنان و کارگران اعتراض نکردند ولی امروز خود را مدافع ملت ایران جا میزنند؟

جنبش اعتراضی مردم که از تاول استبداد سی ساله جمهوری اسلامی سر باز زد هنوز راه درازی در پیش دارد.

## یادداشت شهریور:

### انقلاب ندیده‌ها!

جنبشی که پس از اعلام نتایج «انتخابات» ریاست جمهوری در خردادماه امسال ایرانیان زیادی را بحرکت درآورد و رنگ سبز بخود گرفت دو دسته از مردم را در بر داشت. دسته‌ای که در انقلاب ۱۳۵۷ شرکت فعال داشته و یا ناظر آن بودند و دسته دیگر جوانانی هستند که آن واقعه تاریخی را تجربه نکردند. در ابتدا گسترش اعتراضات همه را به توهم واداشته و اکثریت دست و پای خود را گم کردند که گویا انقلاب دیگری در پیش است. امروز می‌بینیم که در قضاوت خود اشتباه کرده و واقعیات یک جنبش انقلابی را نادیده گرفتیم. چون با نگاهی ساده دیده میشود که رژیم حاکم بر ایران هنوز در میان توده مردم نفوذ داشته و عده زیادی از امت در صحنه را پشت سر خود دارد. میتوان گفت با این اعتراضات وسیع، وحدت کلمه‌ای که رژیم مدعی آن بود ترک برداشته و شکاف بزرگی را سبب شده است. اگر بیاد داشته باشیم رژیم فاسد و ننگین شاهنشاهی با غارت، رشوه‌خواری، استبداد و نوکری اربابان استعمارگر که طی ۵۷ سال خون مردم را در شیشه کرده بود، فاقد این پشتوانه بود.

بعلاوه با اعتصابات کارگران نفت و بخش‌های دیگر صنعتی، جامعه فلج شده و چرخهای اقتصادی مملکت از حرکت بازمانده بود. مهمتر از همه جنبش انقلابی آن زمان به یمن استبداد پهلوی رهبری ارتجاعی روحانیت مذهبی را به ما تحمیل کرده بود که با توجه به ریشه‌های خرافی مذهب در میان مردم و تشکل و سازماندهی روحانیان در توده فقیر و بی‌چیز از حداقل دویست سال باین طرف آن جنبش مردمی را به سرانجام رسانده و رژیم خودکامه آریامهری را از اریکه قدرت به زیر کشیده و در نتیجه دیکتاتوری سیاه سرمایه‌داری با رنگ مذهبی به ما تحمیل گشت.

در صورتیکه تظاهرات گسترده اخیر فاقد نشانه‌هایی از این قبیل بود. هر دو دسته این حرکت را با موج انقلاب باشتباه گرفته و در آخرین لحظات به دست و پا افتاده بودند که از نمذ برآمده کلاهی برای سر کچل خود بدوزند. امروز دیده میشود آنان که بوی کباب به مشامشان رسیده بود، اشتباه کرده و در واقع از داغ کردن پوست خر سرمست شده بودند.

عده‌ای از مخالفین اینطور وانمود کردند که این حرکت جمهوری اسلامی را کودتا بنامند. در حالیکه اگر کسی برای ابقاء خود در شغل قبلی‌اش تقلب نماید

## سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه جوابی مختصر به ادعای نامادستانی تهران در مورد سندیکای کارگران شرکت واحد

در یازدهم مرداد ۱۳۸۸ دادستان تهران کیفرخواستی را در خصوص حوادث پس از انتخابات و دستگیر شدگان اخیر قرائت کرد که در آن به سندیکای کارگران شرکت واحد نیز اشاره شده است. سندیکای کارگران شرکت واحد وظیفه خود میداند که به اعضایش و جنبش کارگری در رابطه با این مسائل توضیح دهد چرا که منصور اسالو در زندان میباشد و پرونده سازی برای سندیکا یعنی پرونده سازی برای دیگر نهادهای جنبش کارگری.

در بند ۴ کیفرخواست دادستانی این گونه ذکر شده است «۴- زیرمجموعه کارگری؛ اگر به یاد داشته باشید در سال های گذشته سندیکای اتوبوسرانی اعتصابی را ایجاد کرده بود که رهبری آن را فردی به نام منصور اسالو برعهده داشت. این جالب است که افرادی به دلایل مختلف از جمله عقب افتادگی دستمزد خود دست به اعتصاب می زنند اما حواسشان نیست که مؤسسات برانداز در آمریکا مانند NED، صندوق مالی و دموکراسی و... به صورت آشکار به مؤسسات دیگر چندین میلیون دلار پول می دهند تا به سندیکاهای کارگری در ایران کمک شود. تمامی اسناد این کمک ها در وب سایت سازمان NED موجود است. علت دسترسی آسان به این اسناد را می توان تظاهر سازی دانست. خیلی از افراد معتقدند که اینها چون مخفی کاری انجام نمی دهند پس به دنبال مطلب و مسأله خاصی نیستند.» ما نمیدانیم که این بخش را چه کسانی تنظیم کرده اند ولی محرز است که این نوشته تنظیمش بدور از شناخت از سندیکا و شخص اسالو است. نویسندگان این کیفرخواست در بخشهایی در خارج هستند و سعی کرده اند که درایت اشان را در عرصه بین المللی نشان دهند و بیشتر در جهت مرعوب کردن برای ترساندن جنبش کارگری عمل میکنند. ما به چند مورد این کیفرخواست که بی اساس است میپردازیم:

یک: اسم آقای اسالو را اسالو نوشته حتی اسم واقعی ایشان را نمیدانسته اند.

دو: اعتصاب سندیکا را به عقب افتادگی دستمزد نسبت داده اند در صورتی که آن اعتصاب در رابطه با عقب افتادگی دستمزد نبود.

سه: ارتباط سندیکا با NED و دیگر مؤسسات در کجای این قضیه بوده است.

چهار: طبق گفته خودشان کلیه اسناد NED در

اگر در آغاز راه فریفته تبلیغات و مقاصد شوم دول استعماری غرب گشته و با آنها هم صدا شویم بازیچه آنان خواهیم شد. نگاه کنید چه بروز مجاهدین خلق در عراق آوردند و یا چگونه سلطنت طلبان بیوطن را به بازی می گیرند.

تظاهرات مخالفین جمهوری اسلامی در مقابل پارلمان فرانسه در ۲۸ مرداد امسال بخاطر سالگرد کودتای ننگین آمریکایی شاه در سال ۳۲ حکایت از بلوغ فکری مبتکران آن دارد که بدرستی ریشه استبداد و دیکتاتوری حاکم بر ایران در عصر جدید را زیر ضربه گرفته و بدادخواهی از حقوق پایمال شده خلق ایران برخاستند.

تظاهرات قدس امسال نیز متأثر از این جنبش اعتراضی مردم میباشد. در این اعتراض به اشغال سرزمین فلسطین توسط اسرائیل جنایتکار دو دسته متفاوت شرکت میکنند. جمهوری اسلامی با حمایت از جنبش مردم فلسطین سعی در تأمین و گسترش منافع خود در منطقه دارد و بعلاوه با سرمایه گذاری ها، گشایش کارخانه اتومبیل سازی در سوریه... توانسته حمایت مردم محروم و ستمدیده عرب را بطرف خود جلب نماید.

در این تظاهرات عده ای از مخالفین شعار «نه غزه ایم، نه لبنان، جانم فدای ایران!» را سر میدهند. این شعار واپس گرا و تفرقه افکن هیچ کمکی در جهت گسترش جنبش دموکراتیک مردم ایران نخواهد کرد. جنبش مترقی هر کشوری خود را در کنار مردم محروم و ستمدیده منطقه و در کنار زحمتکشان کشورهای بزرگ صنعتی قرار میدهد. فاصله گرفتن از محرومان و زحمتکشان و چسباندن زورکی خود به اصطلاح به دول دمکرات و استعمارگر غرب علاوه بر فساد، تخم نفاق و جدایی را نیز در خود می پروراند.

جنبش اعتراضی فعلی اگر بخواهد در میان مردم ریشه بدواند باید بتواند شعارهای فراگیر را به ساده ترین شکلی در میان آنها رشد داده و از جنگ زرگری حنبلی و حنفی بپرهیزد. «انتخاباتی» در ایران صورت گرفته و حاکمان مستبد در رأس امور قرار دارند. اعتراض به این «انتخاب» رئیس جمهور دردی را دوا نکرده و فقط ائتلاف انرژی و افزایش قربانیان دیگر میباشد. حال که رخوت و رکود سی ساله جنبش مردمی شکسته اعتراض ریشه ای خود را باید متوجه استبداد حاکمیت ولایت فقیه نمود. جدایی دین از دولت محور مبارزه آزادیخواهی ما باید قرار گیرد. مهمتر از همه هر ایرانی باید قادر باشد آزادی بیان و اندیشه و قلم خود را به هر شکل ممکن بروز داده و هر دولتی که بر سر کار باشد باید مدافع این آزادیها و آزادی گردهمایی و تشکل و دیگر مظاهر تمدن بشری باشد.

حمید باقری

میخواهد این کار را انجام دهد که مثل سابق جنبش کارگری در مقابل این اتهامات خواهد ایستاد و خواهان آزادی فعالینش خواهد شد.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه - مرداد ۱۳۸۸

\*\*\*\*\*

### نامه سرگشاده مهدی کروبی به صادق لاریجانی

نظامیان بعد از سیاست به سراغ طبابت آمده‌اند / عده‌ای

متوهمانه تصور می‌کنند مهدی کروبی فرزند احمد با

این بگیر و ببندها از میدان به در می‌رود

جناب آیت الله صادق لاریجانی

ریاست محترم قوه قضائیه

باسلام و آرزوی قبولی طاعات و عبادات ماه رمضان همانطور که مستحضرید اینجانب در پی انتخابات پرشبهه ریاست جمهوری اخیر و پیامدهای دردناک و نگران کننده متعاقب آن، نامه‌های متعددی را به مقامات مسئول نوشته‌ام تا برخی نکات، انتقادات و اعتراضات را با مسئولان امر درمیان گذاشته و هشدارهای لازم را به آنها داده باشم. آخرین این نامه‌ها نیز خطاب به شماس است که به تازگی قبول مسئولیت کرده و بر صندلی قاضی‌القضاتی تکیه زده‌اید. و اکنون من شرح جلسات خود با نمایندگان جنابعالی و برخی مسائل حاشیه‌ای آن را که به پلمپ دفتر شخصی و حزبی من منجر شد با شما در میان می‌گذارم تا به وظیفه شرعی و ملی خود عمل کرده باشم. باشد که آیندگان نگویند مهدی کروبی با فشار و تهدید و بزن و ببند کوتاه آمد و پا پس کشید و درخانه خزید و صدای حق خواهی‌اش کوتاه شد. که اگر شما ندانید، دیگران میدانند که در سابقه مهدی کروبی، نه تنها فشار و تهدید و محدودیت و محصوریت کارساز نبوده و او را در پیمودن راهی که تشخیص داده سست و لرزان نکرده، که محکم تر نیز کرده است.

جناب آقای لاریجانی

نمی‌دانم تا چه حد از آنچه که در جلسات ما با کمیته منصوب جنابعالی برای پیگیری حوادث اخیر گذشت با خبرید. برای آگاهی مردم و همچنین شما عرض میکنم که ما دو جلسه با آقایان محترم «خلفی، محسنی ازهای و رئیسی» داشتیم که این جلسات به صورت مطلوب و مناسبی نیز پیش رفت و در آنها گوشه‌ای و تعدادی اندک از اسنادی که نشانگر برخی اتفاقات ناگوار و غیرقابل بخشایش در روزهای پس از انتخابات بود ارائه و بازگو شد. در جلسه اول سه سند

سایت‌اش قابل دسترسی است چرا همانطوری که در دیگر بندهای آن کیفرخواست به ذکر مبلغ و ارتباط پرداخته شده از سندیکا هم به همان نسبت شفافیت داده میشد و خودشان بهتر از هر کسی گفته‌اند که سندیکا مخفی‌کاری انجام نمیدهد.

سندیکا تشکیلی مستقل و کاملاً صنفی است و برای ایجاد شرایط بهتر و آگاهی کارگران بوجود آمده و به هیچ گروه و حزب و حتی دولت و کارفرمایی وابسته نبوده و زیر سلطه نیست و هیچ خط و ربطی هم نمیگیرد.

سندیکا تشکیلی بین‌المللی میباشد و هرگاه در هر نقطه جهان در مورد هر شکل کارگری بیعدالتی شود سندیکاهای دنیا از آن حمایت میکنند و همانطور که شاهد بودید در مورد سندیکای شرکت واحد هم این حمایتها شد.

سندیکای کارگران شرکت واحد بعد از ثابت شدن بی‌کفایتی شوراهای اسلامی کار توسط گروهی از کارگران حق خواه بنا شد و در این راه توانست با عزمی راسخ حقوق معوقه کارگران را زنده کنند اما به خاطر این چنین قضاوت‌های نابجا، گروهی از این کارگران آزادی خواه و حق طلب بعد از گذشت چند سال همچنان در راه رسیدن به حقشان با بی‌عدالتی و محرومیت از حقوق اجتماعی مواجه هستند. و دو نفر از اعضای این سندیکا همچنان در زندان به سر می‌برند.

سندیکای کارگران شرکت واحد از زمان بازگشایی با روحیه آهنین به فعالیتش ادامه داده و بر اصل ضدیت خود با استعمار، استکبار و استبداد پافشاری کرده و در مبارزه‌اش برای بی‌حقوقی و بی‌عدالتی، استقلالش را حفظ کرده، و مقهور پرونده‌سازی هیچ نهادی نشده است و در راه رسیدن به خواسته‌هایش از هر نوع ابزاری که اعضایش صحیح بدانند استفاده میکند و در این راه جنبش کارگری همانند همیشه از این عمل سربلند بیرون خواهد آمد و نیازی به فعالیت‌های مخملی نمی‌بیند.

جنبش کارگری ایران سالیان گذشته به عنوان محافل ضدکارگری معرفی شد و در سال گذشته به این هم بسنده نکرده و در وحشت از گسترش جنبش مستقل کارگری و ایجاد وحدت و همدلی بیشتر در میان کارگران و فعالین کارگری سعی کردند با اتهام‌زنی‌های بی‌سند و مدرک و تخریب چهره‌های فعال کارگری به اهداف خود برسند. اما هوشیاری فعالان کارگری در بی‌اعتنایی به این جو مسموم توطئه آنان راخنثی کرد. و حال ما شاهد هستیم که این امر از دست عواملشان بیرون آمده و خود دستگاه قضایی

سعیده پورآقایی که برخی تحقیقات تکمیلی من ناقض گفته‌های پیشین بود و از این رو تصحیح لازم از سوی خود من و هیات پیگیری، صورت گرفت. به هر حال اما این دوجلسه گذشت و من در پایان با اشاره به مورد دردناک دیگری که به تازگی گزارش آن به من رسیده بود گفتم که همچنان درصدد پی‌جویی جوانب این ماجرا هستم و اسناد آن را نیز پس از تحقیق کامل ارائه خواهم کرد. همچنین از من خواسته شد که در یافتن جوانب پنهان ماجرای ترانه موسوی تحقیق بیشتری انجام دهم و دستگاه قضایی را در این مسیر در روشن شدن زوایای پنهان ماجرا یاری‌رسان باشم. با این حال در پایان همان جلسه دوم پیشنهاد کردم - و این پیشنهاد مورد استقبال کمیته نیز قرار گرفت - که بیاید و ماجرای سند آوردن و سند بردن را در همینجا خاتمه دهیم و شما نیز در کار کشف حقیقت شوید چرا که همین اسناد و موارد ارائه شده برای بر آفتاب انداختن حقیقت و تاباندن نور عدالت بر چهره اصحاب شرارت، کفایت می‌کند.

جناب آقای لاریجانی

این پیشنهاد را دادم و رفتم و جلسه ما با کمیته منتخب به خوبی خاتمه یافت. اما فردای آن روز ورق برگشت. جمعیتی با حکم دادستانی آمدند و به دفتر من حمله آوردند. آنجا را مورد تجسس قرار دادند و به تجسس در وسایل نیز بسنده نکردند که حتی نوشته‌ها و نامه‌های شخصی و چک‌ها و اسناد خصوصی من را نیز مورد تجسس قرار دادند و بردند. آخر امر نیز دفتر را پلمپ کردند و به آذوقه‌ای که به رسم هرساله برای اطعام مساکین در آنجا انبار کرده بودم نیز توجهی نکردند و آنها را نیز مشمول توقیف خود قرار دادند و آقای داوری سردبیر سایت حزب اعتماد ملی را هم دستگیر و با خود بردند. کار پلمپ دفتر شخصی من تمام نشده بود که دفتر حزب اعتماد ملی را نیز که من دبیرکل آن هستم مورد تجسس قرار داده و وسایل و اسناد یک حزب ثبت شده در ذیل قوانین جمهوری اسلامی را نیز برخلاف قوانین کشور ضبط و سرانجام دفتر حزب را هم پلمپ کردند. به اینها نیز بسنده نشد که دکتر علیرضا بهشتی فرزند مرحوم آیت‌الله بهشتی و مهندس مرتضی الویری با آن سوابق انقلابی و داشتن سابقه نمایندگی مجلس و شهرداری تهران و سفارت جمهوری اسلامی در کشورهای اروپایی را نیز بازداشت کردند و دفتر موسسه نشر آثار مرحوم بهشتی به عنوان یکی از پایه گذاران جمهوری اسلامی هم در جمهوری اسلامی پلمپ شد. من مانده‌ام که آیا این اتفاقات که

درباره سه نفر همراه با سی‌دی و مدارک لازم ارائه شد که نشانگر تجاوز و شکنجه و برخی اعمال رخ داده بر دختران و پسران در بازداشتگاههای مشخص و نامشخص بود. علاوه بر ارائه این سه سند، اشاره‌ای نیز به صورت شفاهی به اتفاقاتی شد که برای دو دختر یعنی ترانه موسوی «واقعی» و سعیده پورآقایی رخ داده بود. جلسه دوم نیز دوشنبه هفته جاری برگزار شد و حدود سه ساعت نیز به طول انجامید و در این جلسه نیز در کنار بحث‌های فراوان، من سندی جدید ارائه کردم البته با این قید و شرط که نباید به واسطه این افشاگری و حق‌خواهی، برای آن فرد و خانواده‌اش اتفاقی رخ دهد؛ اتفاقاتی از آن دست که پیش از این و در زمان مسئولیت دادستان سابق تهران برای یکی از افرادی که من به عنوان سند معرفی کرده بودم پیش آمد و برخی مشکلات خانوادگی و فشارهای جدید مترتب بر آن خانواده شد. بدین ترتیب این بار سند خود را دادم اما سفارشات لازم را هم کردم که مباد غفلتی که دادستان قبلی تهران مرتکب شده بود تکرار نشود و پای واسطه‌هایی به ماجرا باز شود که به جای دادخواهی و دفاع از حق مظلوم و محاکمه ظالم، دست اندرکار تهدید و بی‌آبرو کردن یک فرد در خانواده و نزد آشنایان و همسایگان شوند و از دیگر سوی آبروی دستگاه قضا آن هم در کشوری اسلامی را به قیمت مصون ماندن ظالمان، چنین ارزان بفروشند. البته این را هم بگویم که در این جلسات که برای بررسی گزارش‌هایی از وقوع شکنجه و اعمال ناشایست انجام گرفته در زندان‌ها و پیگیری حوادث بعد از انتخابات تشکیل شده بود، باری از من پرسیدند که آیا تداوم جمع‌آوری اسناد شکنجه و تجاوز و کشتار مردم را به مصلحت می‌دانید و آیا ممکن نیست که این اسناد به دست ناهلان بیافتد؟ که من نیز در پاسخ گفتم این اسناد را در مکان محفوظی نگهداری می‌کنم و در صورت دستیابی به نتیجه، از بین خواهم برد و تاکید کردم که اسناد تجاوز و شکنجه هیچ مایه افتخار نیست که بخواهم آنها را در صندوقچه‌ای نگهدارم و یا بر دیوار بیاویزم. اسنادی است برای دستیابی به عدالت و ستاندن حق مظلوم از ظالم متجاوز که بعد از دستیابی به نتیجه، مرجح آن است که نابود شود و بوی متعفن و صورت‌آزاردهنده ظلم نهفته در آن از بین برود.

این را هم بدانید که اگر من در مسیر تحقیق خود به نتیجه‌ای خلاف نتیجه سابق در خصوص صحت و سقم ادعاهای یکی از شاکیان نیز رسیدم، خود پیش قدم بودم و تصحیح لازم را انجام دادم، از جمله در مورد

دخالت در اقتصاد و سیاست می‌کنند و اکنون می‌بینیم که اشتباهی نظامیان با حساب و سیاست اشباع نشده و به سراغ طبابت هم آمده‌اند.

جناب آقای لاریجانی

تصور من این است که شما دعوی عدالت دارید و رجاء واثق دارم که به وظیفه خود در دادخواهی و دفاع از حق مظلوم و محاکمه ظالم آگاهیید. از این رو از شما می‌خواهم که برای روشن شدن افکار عمومی و در راستای انجام تکلیف شرعی و قانونی‌تان دستور پیگیری اسنادی را بدهید که تاکنون ارائه شده است. و در این مسیر از غالب شدن فضای ارباب و زد و بند ممانعت به عمل آورید و نگذارید که نیروهای مسلح و شبه‌نظامی بعد از فرمانروایی بر عرصه سیاست و طبابت، به فکر دخالت در کار قضاوت بیافتند و قله‌ای دیگر را به مفتوحات خود از پس انتخابات ریاست جمهوری دهم بیافزایند و کار را از این که هست خراب‌تر سازند. همچنین به شما توصیه می‌کنم تا در این فضا که مطبوعات آزاد به لطف دادستان معزول، در محاق توقیف فرو رفته‌اند مگذارید که برخی مطبوعات و قلم به دستان که به زعم خود در کار حمایت از اسلام‌اند و به زعم ما اما در مسیر اهانت به اسلام، بیش از این در حاشیه‌ای امن، دریده سخن بگویند و عدالت خواهی را به محاق برند و آرزویی دست نیافتنی جلوه دهند و گاهی با زبان ارباب و گاهی نیز به زبان اهانت، چهره‌های انقلاب را هدف هتاکی خود سازند. همچنین مگذارید که دروغ‌گویی و جعل سند چنان رایج شود که رسانه ملی کشور با تولید و پخش دوباره‌ی سناریوهایی نظیر سناریوی ترانه موسوی قلبی، روند حقیقت‌یابی را مخدوش سازد و ابهام‌ها و مسائلی جدید بیافریند و سنگ‌هایی در چاه بیان‌دازد که بیرون آوردن هریک از آنها همچون ماجرای ترانه موسوی از عهده صد عاقل نیز برنیاید.

جناب آقای لاریجانی

شما هیاتی را تشکیل دادید تا به رخدادهای ناگوار پس از انتخابات و ظلم‌هایی که شده است رسیدگی شود و آقای خلیف به عنوان نماینده شما در کمیته پیگیری، به نقل از شما مدعی بود که جنابعالی گفته‌اید باید به شکایات و گزارش‌ها تا نهایت ماجرا، رسیدگی شود. اما پرسش من این است که آیا با وجود این تهدیدها و توهین‌ها و ارباب‌ها رسیدگی به فجایع و شکنجه‌های پس از انتخابات ممکن خواهد بود؟ پاسخ این پرسش بر شماست اما این را بدانید که مهدی کروبی همچنان اصرار بر پیگیری حقوق مظلومان دارد، باشد که نشان

همگی در روز سه‌شنبه رخ داد نتیجه جلسه ای است که من روز دوشنبه با هیات منتخب شما داشته‌ام؟ متعجیبم، نه از آن رو که چرا با مهدی کروبی چنین می‌کنند بلکه از آن رو که چگونه عده ای متوهمانه تصور می‌کنند مهدی کروبی فرزند احمد با این بگیر و ببندها از میدان به در می‌رود و صدایش خفه می‌شود. حالا برایم روشن شده است که چرا برخی دوستان و مشاوران اصرار داشتند که اسناد مظالم و شکنجه‌ها و تجاوزها را از زبان راویان مظلوم، به صورت سی‌دی درآورم و علاوه بر نسخه ای که به دستگاه قضایی تحویل می‌دهم، نسخه ای از آن را نیز در محلی امن نگهداری کنم. چراکه ماشین مرعوب‌سازی و رعب‌انگیزی همچنان در کار است و چه بسا که شاهدانی در زیر فشار و ارباب، سخن خود را نیز تکذیب کنند. چرا که کار جمهوری اسلامی به آنجا رسیده است که خانه مهدی کروبی هم دیگر در امان نیست. چرا که هر اتفاق ناگوار و ناشایستی در جمهوری اسلامی ممکن شده است و دیگر هیچ چیزی دور از انتظار نیست.

جناب آقای لاریجانی

من همچنان بر خواسته اولیه خود که در نامه‌ای به رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام مطرح کرده بودم، پافشاری می‌کنم و چرا نگویم که بعد از این ارباب‌ها و بگیر و ببندها مصرتر از پیش نیز شده‌ام. و وقتی می‌بینم فرماندهی یک نهاد نظامی - که مدارک آن نیز موجود است- در نامه‌ای به وزارت بهداشت و درمان دستور می‌دهد که تحویل کپی اسناد و مدارک پزشکی به کلیه مجروحین و مصدومین حوادث اخیر ممنوع است، و بیمارستان‌ها را از تحویل اسناد به مجروحان و مورد تعدی قرار گرفتگان ممنوع می‌کند، بیش از پیش مصر می‌شوم که بفهمم دلیل این تهدیدها و واهمه‌ها چیست؟ بر پزشکان است که بر اساس سوگند خود تمام تلاششان را برای درمان مصدومان و بیماران حتی اگر آن مصدوم، دشمن پدرشان باشد مبذول دارند. و شما در مقام قاضی القضاات داوری کنید چگونه یک پزشکی در مواجهه با چنین نامه‌هایی از سوی یک نهاد پر قدرت نظامی، می‌تواند با امنیت خاطر به وظیفه و سوگند پزشکی خود عمل کند. و اگر مظلومی در بیگناهی کشته شده باشد شما در مقام قاضی القضاات چگونه می‌توانید صدای حق خواهی خانواده او را بشنوید؟ یا اگر کسی مورد شکنجه یا تجاوز قرار گرفته باشد چگونه می‌تواند در چنین فضای رعب آلودی سند و گواهی خود را از مسئولان پزشکی قانونی دریافت کند و به دست شما برساند؟ پیشتر دعوی ما این بود که نظامیان چرا

تشکیل شد. و درخشان‌ترین کارشان، ترور «منصور»، نخست وزیر شاه بود که با برنامه‌ی هدایت شده از واشنگتن، به کار تأسیس «حزب ایران نوین» اشتغال داشت.

گام سوم را، دبیر یکی از گروه‌های هیأت مؤتلفه و نماینده مجلس برداشت، که با برنامه‌ی آشتی کنان «رفسنجانی» و «مجمع روحانیت مبارز» در ارتباط بود. و از پابندی وی به مقام رهبری، و آزدگی‌اش از دولت سخن گفت و «این که از یار وفادار امام «گلایه» کرده که چرا مطالب خود را با «بزرگان عالی مقام مجمع روحانیت مبارز» آیت‌الله کنی و آیت‌الله امامی کاشانی، در میان نگذاشته. و رابطه‌اش را با آن مجمع بریده است.»

در میان ازدحام مخالفان و موافقان «رفسنجانی» که نمایش «بازار مکاره» را تداعی می‌کند و یکه تازی جناح حامی کودتای انتخاباتی که خواستار دستگیری و محاکمه «رفسنجانی» در ردیف «کروبی»، «موسوی»، «خاتمی» و کارگزاران تمام گروه‌های سیاسی حاضر در مبارزه با انتخاب «احمدی نژاد» است؛ این گام‌ها، و نیز ترمیم‌هایی در صحنه گردانی وقایع، با تغییر «قاضی القضاة» نشان داد که سکان داران اصلی «اصولگرایان» به مهار کردن بحران، رو آورده‌اند.

این که تلاش‌ها تا کجا پیشرفت کند، به توانایی‌های مجموعه مدیریت اصولگرایان وابسته است: آیا در آنجا، ظرفیت و اراده‌ی مهار ساختن مدعی نو نفس قدرت، که در قلب سپاه و بسیج، لانه گرفته، چه اندازه مجال نمایش دارد؟ همین که زاویه نشینان قباب قدرت، به موقع نگران شدند و عصای تحذیر را به نشان حفظ «قداست» مقام رهبری، بلند کردند، تا سران سپاه و بسیج را به راه اطاعت از امر رهبر بکشانند، معرف آن است که خطر را در کمین خود دیده‌اند و به جد گرفته‌اند. سرکشی‌های احمدی نژاد، در نخستین هفته توفان، دبیر کل ائتلاف گروه‌های مختلف مؤتلفه را به تنبیه وی واداشت: «از ۲۴ میلیون رأی انتخابات به رئیس جمهور، فقط چهار میلیون آن متعلق به طرفداران اوست». البته کسی پی‌گیری نکرد که ۲۰ میلیون رأی دیگر مورد ادعای شورای نظارت بر قانون اساسی را چه کسانی به صندوق‌ها ریخته‌اند. و محاسبه‌ی دبیر ائتلاف گروه‌های مؤتلفه بر چه مبنا قرار دارد؟

و سرانجام، چند روز بعد از گزارش «وساطت آشتی کنان» در مجلس، «رفسنجانی» نیز در مقام رئیس مجمع «تشخیص مصلحت»، آشتی کنان خود را با «بزرگان مجمع روحانیت مبارز» از طریق تجدید مراتب

داده باشد این ابزارهای نخ‌نما شده اگر بر کسانی نیز کارساز باشد، بر او کارساز نیست و او همچنان با قدرت و محکم در میدان ایستاده است و نمی‌گذارد عده‌ای تازه به دوران رسیده، چوب حراج بر سرمایه نظام و امام و کشوری بزنند که حاصل یک انقلاب مردمی و خون شهیدان بسیار است.

با آرزوی توفیق شما در امر قضا  
۲۱ رمضان ۱۴۳۰ مطابق با ۲۰ شهریور ۱۳۸۸  
مهدی کروی

\*\*\*\*\*

### بحران حکومتگری، کجا پایان می‌یابد؟

آیا بحران برخاسته با نمایش انتخاب «رئیس جمهوری» در ایران، پایان یافته است؟ حکومت مذهبی، با تمام توان خود می‌کوشد، پایان بحران را به نمایش بگذارد. و ضمن تثبیت دست آورده‌های کودتا، شکاف‌هایی را که زلزله بحران در ارکان قدرت انداخته، بپوشاند. اما، این شکاف‌ها به اندازه‌ی عمیق و ترمیم‌ناپذیر است که پوشیدنی نیست. بحران باقی است و آثار خود را، در عرصه‌های مختلف، آشکار می‌سازد.

نخستین قدم‌ها را برای ترمیم آسیب‌های بحران، «عسکر اولادی مسلمان»، دبیر باشگاه «گروه‌های مؤتلف اصول‌گرا» برداشت که از بروز سریع واکنش‌های فاتحانه نماد سپاه و بسیج، دست‌پاچه شده بود؛ و در لباس اندرز دین‌مداری، به تحذیر و پرهیز «رئیس جمهور» زبان گشود و بر حفظ مقام و موقع «رهبری» و لزوم اطاعت از وی، تأکید ورزید. بی آن که تجلیل از نقش سرکوبگرانه سپاه و بسیج و دیگر ارکان قدرت را در حوادث پس از انتخابات، فراموش کند. و با چندروز فاصله، در هم صدایی با او، گام دوم را، «بادامچیان» برداشت که ضمن سرزنش رقیبان سابق، (اصلاح طلبان و یاران آنها) از تسلیم نشدن به کودتا و توابع آن - کشتار و زندان و شکنجه و تشکیل محکمه انقلاب با برچسب اتهام کودتای مخملی، به مجموعه کارگزاران سرشناس رژیم، از روحانی و استاد دانشگاه تا خانم خانه دار و دانشجو و کارمند و بازاری - به آنها اندرز داد که آرام بگیرند؛ بگذارند دادگاه‌های انقلاب وظیفه‌شان را انجام دهند. منتظر پایان ماجرا باشند که خواهند دید به زیان آنها نیست.

«عسکر اولادی» و «بادامچیان» را می‌شناسید: «لاجوردی» دژخیم زندان قصر طی دو دهه اول حاکمیت مذهبی در ایران، با این دو، «سه یار بازاری» از پایه گذاران شبکه ترور «هیأت مؤتلفه» بودند که پس از پاشیدن باند «فداییان اسلام»، به دستور «خمینی»

ثروت، و تشدید فقر در کشور، در برابر آن به مسأله فرعی و دست دوم تبدیل می‌شود.

در باره ترکیب اعضای کابینه، هنوز نکته‌های بیان نشده، وجود دارد؛ از جمله حضور سه وزیر زن در بین وزیران، با هدف سرپوش گذاشتن بر روی فشارها، خشونت‌ها، و سرکوب‌های جنبش زنان به عنوان یکی از پایه‌های استراتژیک هر دو جناح روحانی و نظامی رژیم است. حضور خانم «آجرلو» در میان این سه وزیر نوظهور، به جای خود از استمرار استراتژی مبارزه با فساد روحانیت، و روحانیان فاسد، که ترجیح‌بند تبلیغاتی احمدی نژاد و حامیان اوست، حکایت می‌کند. این خانم که نماینده مجلس و عضو کمیسیون رسیدگی به فسادهای مالی منتسب به سران و بزرگان رژیم اسلامی است، در ماجرای جنجال آفرین افشای بخشی از این «اسناد محرمانه» - که افشاکنده را به زندان و دادگاه کشاند و پرونده، هنوز برای تعقیب متهمان شرکت در جرم «پالیزدار» باز است - متهم شد که اسناد محرمانه را در اختیار افشاگر گذاشته و از وی حمایت کرده است. این انتصاب، پاداش آن جنجال آفرینی تعبیر می‌شود و از استمرار این نوع افشاگری، در رویارویی روحانیت و سپاه در آینده خبر می‌دهد.

شکاف میان مردم ایران، و حصار روحانیت حاکم و سپاهش، با کودتای پایان نمایش انتخاب «رئیس جمهور»، عمیق‌تر و فراخ‌تر شده. قتل‌های جمعی، در خیابان‌ها و زندان‌ها، دستگیری‌های خانگی، شکنجه‌های وحشیانه و بیمارگونه، که معرف خاستگاه اجتماعی حکومت‌گران، از لباس شخصی و بسیج و پاسدار تا قاضی و زندانبان و امام جمعه بود شیارهای تازه در شکاف سی ساله استیلاي حکومت مذهبی انداخته. اما، حکومتی که در چشم‌انداز سیاسی خویش، تارهای کابوس سیاه «خلافت آرمانی شیعه» را برای منطقه و جهان می‌تند، چندان در پلیدی‌ها غرق است که مجال دیدن سیمای کریه خودساخته‌اش را در آینه ندارد.

هنگامی که رئیس منتخب، در آیین تحلیف، از پایان دادن تبعیض خودی و غیرخودی، لاف می‌زند، و می‌گوید برای او، مردم سراسر کشور یکی و برابر هستند، فراموش می‌کند بیفزاید که چون مقدور نبود همه مردم در سطح خودی‌ها قرار گیرند، تمام کسانی را که در بالا احساس نارضایی می‌کردند، به سطح غیرخودی‌ها در پایین فرو ریختند تا در کنار هم احساس برابری کنند!

عبث نیست که در کنار معترضان کودتای انتخابات، دادستان به اصطلاح دادگاه انقلاب تهران، در ادعاینامه

ارادت به مقام «لازم‌الاتباع رهبری» و نفی هر نوع واکنش و اعتراض به اوامر رهبر، ضرورت بازگشت فضای آرام در کشور، اعلام کرد. امری که از ابتدای پشت کردن وی به تصمیم مجمع روحانیت مبارز، قابل پیش‌بینی بود.

با رسمی شدن این بازگشت، نوبت «تعامل» با معترضان کودتای موفق سپاه و بسیج، اول: در زندان‌ها و «دادگاه انقلاب»، برای شکستن دیوار سربی بین فاتحان و شکست خوردگان رسیده است؛ و بعد فراهم آوردن راه آشتی با رهبران شکست خورده انتخابات، که هم چنان از جانب عوامل کودتا، در مراسم نماز جمعه و در مطبوعات و رادیو و تلویزیون حکومتی، زیر فشار تهدید دستگیری و محاکمه قرار دارند. کاری که بیش از کنار آمدن با رئیس مجمع تشخیص مصلحت و رئیس مجلس خبرگان، دشوار، ولی برای خادمان و سوگند خوردگان به قانون اساسی به اصطلاح «جمهوری اسلامی» اجتناب‌ناپذیر است. سوم، صف بندی ناگزیر روحانیت در قدرت، در برابر تجری بازیگران کودتاست که می‌کوشند هرچه بیشتر، قدرت خود را در عرصه عمل، به نمایش بگذارند. این جدال، برسر معرفی کابینه احمدی نژاد چند روز است در مجلس اسلامی، آغاز شده است.

انتخاب وزیران، که باید صلاحیت و کارآیی‌شان به تصویب مجلس برسد، در گذشته هم موضوع کشمکش بود و هر بار با وساطت «رهبر» گره باز می‌شد. ولی این بار، احمدی نژاد، قدم فراتر گذاشته و وزیرانش را پیش از مجلس، در مصاحبه تلویزیونی معرفی کرده است، که بر بی‌نیازی دولت او از مجلس صراحت دارد.

دسته بندی‌های متعدد مجلس، که برای خود در قلمرو وزارتخانه‌ها، حریمی قائلند، از این جبهه‌گیری نه تنها ناراضی، که خشمگین شده‌اند. اما، رئیس دولت، از پیش روی آنچه می‌کند، با «حامیان اصلی»، به توافق رسیده است. به موازات نخستین انتقادهای از نامزدهای وزارت، در مجلس، فرمانده سپاه، به صراحت اعلام کرد سپاه، در کابینه به سه وزارتخانه نظر دارد: وزارت اطلاعات - وزارت کشور - وزارت دفاع. (یعنی سه وزارتخانه کلیدی که با آنها می‌توان بی‌نیاز از مجلس و رهبر و قوه قضائیه، کار مملکت را به دست گرفت). شاید اگر فرمانده سپاه، از پیش تکلیف قدرت نظامی را در مورد سهمیه طلبی‌ها روشن نمی‌کرد، اهمیت آنچه بین مجلس اسلامی و رئیس دولت بر سر معرفی وزیران می‌گذرد، معلوم نمی‌شد. در این جدال جدی است که محور اصولگرایی، به جبهه آسیب دیده از کودتا نیازمند است. و مسائل دیگر مربوط به قلمرو غارت‌های «فله‌بی»



احزاب و تشکیلات حاضر در حکومت هم همین وضع را داشتند: مجمع روحانیان مبارز را شخص خمینی، با حمایت خود، و جدا از روحانیت مبارز - برای رویارویی آنها - تأسیس کرد. مجاهدین انقلاب اسلامی، از همین حمایت در تقابل با مجاهدین خلق، به قدرت رسید. عمر اتحاد نهضت آزادی، با شخص خمینی به اندازه عمر تأسیس مجمع روحانیت و بیشتر است. شخصیت‌هایی نظیر رفسنجانی، شناخته‌ترین افراد حکومت، از دوره فداییان اسلام به بعد هستند. خاتمی، در دامن تعلیم‌های سیاسی شخص خمینی پرورش یافته است. و مدت‌ها در کنار احمد خمینی، «کاتب وحی» امام بوده، ووو...

محور برنامه‌ریز کودتا، که در پی نفی هر نوع تشخص اجتماعی و سیاسی و اقتصادی از مردم ایران است، برای فراگیر ساختن سرکوب، ناشیگری کرده است. پس دادن درس کلاس آموزش‌های نظامی، در باره بحثی به نام «انقلاب مخملی»، پاسخگوی زیر مجموعه این انبوه متفاوت، مخالف و معارض با هم و با کودتاگران نیست. آنچه حکومتگران، در نمایش ناتوانی‌های خود پیش گرفته‌اند، بندبازی با طناب پوسیده‌بی است که توان حفظ آنها را ندارند. در آمریکای لاتین هم، ۱۵۰ سال پیش، کلیسا، حکومت «شرکت با حضرت عباس» را باب کرد که چندان نپایید و شرکا را به هزیمت به اسپانیا واداشت. این درس عبرت‌انگیز را، گویا مدعیان تشکیل دولت امام زمان، در ایران، جایی نخوانده‌اند.

در نمایش کودتای انتخاباتی، صف‌های مبارزه هرچه بیشتر مشخص شد. و ترکیب سپاه و بسیج، و تلفیق محافظه‌کاران افراطی، آخرین حریفان رو در رو ماندند؛ اما، در این میان، پای آخرین گروه تماشاگر صحنه هم به میدان آمده است: آن دسته از روحانیان که طی سی سال از برکات حکومت ملائی برخوردار شده‌اند بی آن که با موج‌های توفان خود را آشنا کنند؛ و با ادعای بی‌طرفی، تنها به تماشای امواج سرگرم مانده‌اند، امروز، و در شرایط کودتا ناچار از قبول سرنوشت خود هستند: زوال حکومتگری دینی و مشارکت با امام زمان، زوال بساطی هم هست که از دوران شاه اسماعیل صفوی، به نام روحانیت شیعه، در ایران گسترده شد. آقایان «بی‌طرف» و «مستقل از حکومت» چون مکارم شیرازی، که بر سی سال جنایت بی‌انقطاع دولت دین‌مدار تبه‌کاران چشم بسته‌اند و در اوج کودتا و کشتارهای سپاه و بسیج، در سراسر ایران، خود را با فتوای «حج تمتع» مشغول می‌کنند، باید پای لرز آنچه بر ایران گذشت و باز خواهد گذشت، بنشینند!

مضحک خود، نام مبارزان سربلند جنبش دفاع از تشکیل سندیکاها را به میانی می‌آورد و از کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی، که سال‌هاست در برابر سرکوب رژیم، برای حفظ سندیکای خود مقاومت می‌کنند، یا از مدیران سندیکای مستقل کارگران نیشکر هفت تپه، که بار دیگر هم زمان با آنچه در تهران می‌گذرد، در خوزستان دادگاه تازه برای آنها تشکیل داده‌اند، به عنوان «عامل تدارک کودتای مخملی» یاد می‌کند.

دادگاه نظامی - ببخشید «دادگاه انقلاب رژیم»، که برای محاکمه دستگیر شدگان معترض به کودتا در «انتخاب رئیس جمهور» بر پا شد، حاصل سی سال تجربه سپاه و سرانجام، نمایش نوآوری در ادعاهای کودتاگران بود. ادعانامه، گزارشی از فشرده خوانده‌ها و شنیده‌ها، در باره شیوه سیاسی «انقلاب مخملی» رخنه‌گری آمریکا و غرب در اقمار سابق اتحاد جماهیر شوروی است که چماق بزرگ دست دادستان شده بود. و ناشیانه، بر فرق تمام معترضان فرود می‌آمد. به طور معمول، مجری انقلاب مخملی، از تبعید سال‌های دراز در آمریکا به میهن سابق خود می‌آید و با شعار انتخابات آزاد، بساط خود را می‌گسترده. ولی در ایران، محافظه‌کاران، رو در روی نیروها و سازمان‌ها و تشکیلاتی بودند، که یا ریشه در مبارزات ضد دیکتاتوری شاه داشتند و یا در آغاز پاگرفتن رژیم دینی شکل گرفتند، یا در اثر تجاوزهای مستمر نظام ناسازگار با جامعه شهری و نوشته ایران، از بطن مبارزه و مدافعه مردم روییده‌اند. جنبش زنان را از نخستین روز رویش رژیم اسلامی، اسیدپاشی روی زنان و شعار یا روسری، یا توسری، شیرازه بندی کرد، نه اراده بیگانه - که اگر بیگانه‌یی بود، همین رژیم بود - جنبش کارگران را برای پس گرفتن حق تأسیس سندیکا و مطالبه حقوق چندین ماه عقب افتاده، یورش حکومت با تأسیس اتحادیه‌های اسلامی در کارگاه - و ایجاد باندهای مخوف در محیط کار، نظیر سندیکاها سیاه کارگری آمریکا - و اختناق مطلق در تشدید شرایط استثمار وسیله کارفرمایان نوظهور (آن هم پس از این که کارگران ایران دوران ستم آریامهری را از سرگذرانده بودند) برانگیخت و با سی سال مبارزه، به نقطه آغاز مطالبه خود - تأسیس سندیکای مستقل - رسیدند. دانشجویان راه، تعصب کور دینی حاکمان، در تحمیل تفتیش عقیده و تحمیل سیاست‌های منجمد از قبیل استقرار چیزی شبیه کمیونسزمذهبی در دانشگاه‌ها برای نظارت دینی، به مقاومت و دفاع از حق اندیشه و بیان سوق داد.

تشکیل دولت برآمده از تقلب گسترده انتخاباتی، نیروهای خود را برای سرکوب جنبش سبز مردم به صورت گسترده‌ای بسیج کرده است، ضرورت تداوم و گسترش این همبستگی از هر زمان دیگری بیشتر حس می‌شود. و این مهم میسر نخواهد شد مگر با روشن کردن هرچه بیشتر رابطه ایرانیان خارج از کشور با مبارزه داخل.

اکبر گنجی در نوشته‌اش از چیزهایی زیادی حرف زده و ایده‌هایی درست را با ایده‌هایی نادرست آمیخته است. آیا با این کار خواسته به آنچه که لازم است و باید پردازد، پردازد و به عبارتی در گرد و خاکی که به پا می‌شود، اسب خود به پیش براند؟ یا او هم مثل خیلی از ما می‌تواند اشتباه کند و اگر نظر نادرستی ابراز می‌کند، ضرورتن کاسه‌ای زیر نیم کاسه ندارد، و اشتباهش می‌تواند ایده‌های شیطانی و برخاسته از حساسگری‌های سیاسی نباشد.

من دوست دارم بر نظر دوم باشم. به خودم اجازه نمی‌دهم هر دم و ساعت قاضی ناخوانده‌ی دادگاه خلق باشم و احکام غلاظ و شداد صادر کنم. ترجیح می‌دهم به جای پرداختن به گذشته، به ایده و عمل امروز اشخاص پردازم و ببینم در مبارزه مردم ایران برای دموکراسی و حکومت قانون، چگونه و تا کجا در کنار هم هستیم.

گنجی (گنجی نوعی) به عنوان یک نگاه و یک نیرو که در عرصه مبارزه کنونی حضور دارد، در برابر من نیست. تنها باید جایگاه هر یک از ما به روشنی مشخص شود تا در جایی که می‌توانیم با هم امر مبارزه را پیش ببریم، با هم باشیم و در جای دیگر هر یک جداگانه برای پیشبرد نظمان تلاش کنیم. نه از با هم بودنمان در هراس باشیم و نه از جدا بودنمان. مهم این است که «خودمان» را وجه‌المصالحه قرار ندهیم. اگر گنجی به درستی ما را نقد می‌کند بپذیریم. ما نیز اندیشه و عمل امروز او را به درستی نقد کنیم. بیگمان پیشینه یک فرد و یا گروه، به ویژه در امر مبارزه اجتماعی، ما را به هشیار بودن فرامی‌خواند، اما نمی‌تواند تنها معیار باشد. تحول افراد و گروه‌ها نیز، با زمان و به ویژه در سیاست، یک واقعیت انکارناپذیر است.

با این پیش فرض ها نگاهی به نوشته اخیر گنجی می‌اندازم.

گنجی در مقاله اش از «پرچم ملی»، «رفتار غیردموکراتیک»، «روشنگری»، «شرایط دموکراتیک»، «دموکراسی»، «کثرت گرای نظری»، «پلورالیسم معرفتی»، «دگرباشی»، «دگر اندیشی»، «خودکامه»،

نباید فراموش کرد که این جنگ قدرت، اجتناب ناپذیر بود. و نباید از یاد برد که نمایش انتخاب دوره دهم رئیس جمهوری، آغاز آخرین فصل از شیرازه بندی کتاب حاکمیت دینی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران است که با چنین خشونت‌ها و سرکوب‌ها نوشته می‌شود. پایان این شب تاریک تنیده با تارهای دفاع از قدرت جهانی سرمایه در ایران، نزدیک است.

رضا مرزبان

\*\*\*\*\*

## آیا صورت مسئله به همین سادگی است که اکبر گنجی می‌گوید؟

جنبش نوین مبارزاتی مردم ایران (جنبش سبز)، پرداختن به مسئله رابطه ایرانیان خارج از کشور با مبارزه داخل را، دوباره در دستور کار قرار داده است. از چندین هفته پیش، در این زمینه نوشته‌هایی، از جمله نوشته دوستانم اسد سیف و باقر مرتضوی با عنوان «جنبش اعتراضی در ایران و اپوزیسیون ارتجاعی خارج از کشور»، در سایت‌ها منتشر شد و یا از راه ای‌میل به دست افراد رسید.

در این نوشته‌ها، روشی که برخی از افراد و نیروها در هفته‌های اخیر برای همراهی و همگامی با مبارزه مردم در داخل، اختیار کرده بودند مورد انتقاد قرار گرفته بود. برخی از این نوشته‌ها به طور مشخص حرکت در پاریس را مورد نظر داشتند. می‌دانیم نگاه‌های متفاوت به رابطه ایرانیان خارج از کشور با مبارزه داخل، قصه پر غصه‌ای است که از فردای سرکوب خونین دهه شصت و خارج شدن اجباری بیشتر نیروهای سیاسی، مطرح گشته و در همه این سال‌های سیاه تبعید، یکی از دلایل‌های پراکندگی افراد و نیروهای سیاسی در خارج از کشور بوده است. امیدوارم بتوانم بدفهمی‌هایی در این زمینه را در نوشته‌ای دیگر با تکیه بر تجربه پاریس، توضیح دهم.

اما، آخرین نوشته اکبر گنجی با عنوان «دموکراسی و دیکتاتوری پرچم» و پاسخ‌هایی که تاکنون به این نوشته داده شده است، بعد دیگری به مسئله رابطه ایرانیان خارج از کشور با مبارزه داخل می‌دهد. این نوشته و پاسخ‌های به آن نشان می‌دهد که در شرایط حساس کنونی، برای ما ایرانیان خارج از کشور پرداختن همه جانبه به مسئله رابطه‌مان با مبارزه داخل، بیش از پیش ضروری است.

در دو ماه گذشته، همبستگی ایرانیان خارج از کشور با مبارزه مردم در داخل، نقش مؤثر و مثبتی داشته است. امروز و در شرایطی که جمهوری اسلامی با

دموکرات‌ها و جمهوریخواهان آمریکا می‌شود، مبارزه اعتراضی و آزادی زندانیان سیاسی را به میان می‌کشد، تا به گفته خودش «به صورت مسئله ساده» ای برسد:

جنبش سبز ایران ارتباطی با گروه‌های سیاسی خارج از کشور ندارد. این گروه‌ها که سرنگونی طلبند بروند با پرچم خودشان، کشکشان را بسابند. ما که سبزیم گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی را انتخاب کرده‌ایم، لطفن مزاحم ما نشوید!

آیا صورت مسئله به همین سادگی است که گنجی طرح می‌کند؟

### مبارزه اعتراضی - دفاعی و مبارزه معطوف به قدرت سیاسی.

پیش از هر چیز، گنجی همان اشتباه را می‌کند که دوستانی که اگر در حرکتی شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» نباشد، از نظر آنها آن حرکت مردود است، یعنی قاطی کردن عرصه مبارزه اعتراضی - دفاعی با عرصه مبارزه معطوف به قدرت سیاسی که دارای ماهیت‌هایی متفاوت هستند.

مبارزه اعتراضی - دفاعی هم‌چنان که از نامش پیداست، مبارزه‌ای است در اعتراض به نقض حقوق و آزادی شهروندان به وسیله قدرت سیاسی، و در دفاع از این حقوق و آزادی‌هاست. هدفش توقف بی‌درنگ سرکوب و برقراری حقوق پایمال شده است. وقتی در ایران، اعتراض مسالمت‌آمیز مردم به تقلب در انتخابات سرکوب شده، ده‌ها نفر کشته و هزاران نفر دستگیر می‌شوند، هر انسان آزاده به حاکمان جمهوری اسلامی اعتراض می‌کند و بی‌درنگ در مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی شرکت می‌کند. برای شرکت در این مبارزه باور به حقوق بشر و آزادی‌ها کافی است و طیف وسیعی از ایرانیان را چه در داخل و چه در خارج دربرمی‌گیرد. بخشی از شرکت کنندگان در این مبارزه ممکن است از این مرحله فراتر نروند.

اما کسانی هستند که در همان حال که در مبارزه برای توقف سرکوب و آزادی زندانیان مبارزه می‌کنند امر سرکوب، و همچنین نارسایی‌ها در زمینه‌های دیگر را، حادثه‌ای گذرا ندانسته و آن را ناشی از ماهیت نظام حاکم می‌دانند و برای اصلاح این نظام و یا جایگزین کردن آن با نظامی دیگر، یک برنامه سیاسی معین و به عبارتی یک پروژه آلترناتیو سیاسی ارائه داده و برایش مبارزه می‌کنند و بر این باورند که اصلاحات و یا نظام جایگزین پیشنهادی آن‌ها می‌تواند از تکرار سرکوب، و یا تداوم نارسایی‌های دیگر، پیشگیری کند. این عرصه‌ی مبارزه سیاسی معطوف به قدرت است.

«انقلاب»، «سرنگونی»، «گذار مسالمت‌آمیز»، «رژیم سلطانی ولایت فقیه» و ده‌ها مفهوم دیگر، حرف می‌زند؛ ده‌ها حکم صادر می‌کند:

- در حال حاضر سه پرچم وجود دارد.  
- افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مستبد، نمادهای مقبول خود را به دیگران تحمیل می‌کنند.  
- همه‌ی دموکراسی‌خواهان از آزادی فعالیت همه‌ی گروه‌ها دفاع می‌کنند.  
- اگر فرد یا گروهی مانع فعالیت گروه دیگر شود، نشان داده است که همچنان دیکتاتور است.  
- استراتژی برخی افراد و گروه‌ها فقط و فقط معطوف به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است.

- گروه دیگری وجود دارد که «سرنگونی» رژیم مسأله‌ی آنها نیست. مسأله‌ی آنها، گذار مسالمت‌آمیز ایران به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر است.

- آنها که بدنبال سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی‌اند، باید شجاعت به خرج دهند و برای سرنگونی رژیم به کشور بازگردند.

- سرنگونی رژیم لزوماً دموکراسی پدید نخواهد آورد، همانگونه که سرنگونی رژیم دیکتاتور شاه هم دموکراسی پدید نیاورد.

- اگر پیش‌شرط‌های معرفتی و اجتماعی گذار به دموکراسی وجود نداشته باشد، گذار به دموکراسی صورت نخواهد گرفت.

- «سرنگونی رژیم» و «گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی»، دو استراتژی متفاوت برای مبارزه‌ی با رژیم است.

- جنبش سبز ایران، نه سلطنت طلب است، نه به هیچ گروه دیگری تعلق دارد.

- چهره‌های شاخص این جنبش بارها و بارها ارتباط این جنبش با گروه‌های یاد شده را به صراحت تمام انکار کرده‌اند.

- ما از حقوق شما و هر فرد و گروه دیگری دفاع می‌کنیم.

- شما حق دارید تجمعات اعتراضی برگزار کنید و پرچمی را که نماد ملی به شمار می‌آورد، بالا برید.

- نماد ما سبز است. برای اینکه ما از جنبش آنان که در ایران در حال مبارزه‌اند حمایت می‌کنیم.

- این جنبش ارتباطی با گروه‌های سیاسی خارج از کشور ندارد.

گنجی تمام این مفاهیم را ردیف می‌کند، حکم‌ها را صادر می‌کند، از لنین نقل قول می‌آورد، دست به دامان

این تظاهرات برای اعتراض به سرکوب و یا برای دفاع از آزادی زندانیان سیاسی فراخوانده شده، و شعارش این نیست، فریاد وادموکراسی‌شان به هوا بلند می‌شود.

در حقیقت، گنجی و یا هرکس دیگری که می‌خواهد به صورتی غیردموکراتیک از عرصه مبارزه اعتراضی - دفاعی، برای فروش کالای سیاسی خود سود بجوید، با ایجاد تفرقه و پراکندگی به مبارزه مردم ایران لطمه می‌زند.

اشتباه نشود. در اینجا صحبت از نفی حق دموکراتیک افراد و نهادهای سیاسی برای حضور در عرصه مبارزه اعتراضی - دفاعی نیست. سازمان جوانان و یا سازمان زنان فلان حزب میتواند در این زمینه‌ها فعال باشد و یا حق کمیته دفاع از حقوق بشر فلان سازمان سیاسی است که به نقض حقوق بشر در ایران اعتراض کرده، در این زمینه تظاهرات برپا کند و یا در یک حرکت اعتراضی با دیگران شرکت کند. وقتی همه چیز شفاف و روشن است و به من شرکت کننده اجازه انتخاب می‌دهد، مشکلی نیست. مشکل آن جاست که ما یا ناروشنیم و حق انتخاب را که تنها با روشن بودن ممکن است، از دیگران می‌گیریم و یا آنچه را که اعلام می‌شود رعایت نمی‌کنیم و احیاناً می‌خواهیم خوراک بدطعم سیاسی‌مان را با چاشنی خوشمزه حقوق بشر و... به خورد مردم بدهیم.

### چه کسی قواعد بازی را رعایت نمی‌کند؟

بی‌گمان اکبر گنجی می‌پذیرد که برای اعتراض به سرکوب مردم و خواست پایان دادن به آن، برای اعتراض به شکنجه و خواست آزادی زندانی سیاسی، برای اعتراض به تقلب انتخاباتی و خواست برگزاری انتخابات آزاد با نظارت بین‌المللی و... هرچه بتوانیم ایرانیان بیشتری را بسیج کنیم مؤثرتر است. به همین دلیل هم در فراخوان برای اعتصاب غذا در برابر سازمان ملل می‌نویسند «ما امضاکنندگان این نامه از تمامی هموطنان مقیم آمریکا دعوت می‌کنیم که... به این همایش اعتراضی در برابر مقر سازمان ملل متحد بپیوندند». و یا برای خواست محاکمه سران رژیم جمهوری اسلامی به اتهام جنایت علیه بشریت، از دیگران میخواهند که امضای خود را در کنار امضاهای اولیه بگذارند. اما تنها اشراف به این واقعیت روشن، برای دستیابی به آن کافی نیست. باید برای دستیابی به آن تلاش کنیم و شرایط لازم را فراهم کنیم. آیا اکبر گنجی فکر می‌کند در این زمینه به اندازه کافی تلاش کرده است؟

اگر در این نوشته از اکبر گنجی اسم برده می‌شود، به خاطر حضور او، به ویژه با نوشته‌های اش در این

هزاران ایرانی که می‌توانند برای توقف بی‌درنگ سرکوب مردم به وسیله جمهوری اسلامی و آزادی زندانیان سیاسی یکپارچه و در کنار هم مبارزه کنند، در عرصه مبارزه معطوف به قدرت سیاسی، بر مبنای پروژه‌های سیاسی‌شان به احزاب و سازمان‌های متفاوتی تقسیم می‌شوند.

اشراف بر این امر، پذیرش این گوناگونی و رعایت اصول یک مبارزه دموکراتیک در درون نیروهای مخالف با جمهوری اسلامی و پذیرش داوری نهایی مردم، می‌تواند نقش مهمی را در آماده کردن زمینه‌های گذار به دموکراسی در کشورمان بازی کند.

فعالان و نهادهای اجتماعی و یا سیاسی، با هر بینش فکری و با داشتن هر آلترناتیو سیاسی، اگر خود سرکوبگر و نقض کننده حقوق شهروندان نباشند، زمانی که برای اعتراض به سرکوب جنبش زنان، دانشجویان، کارگران و... به نقض حقوق بشر در ایران و یا برای دفاع از برابری حقوق زنان، حق تشکل‌های مستقل دانشجویی، کارگری و... فراخوان دهند، همگان می‌توانند در آن شرکت کنند. حتی در این اعتراض و یا سرکوب، میلیونها انسان آزاده از هر کشور دیگر نیز می‌توانند همراه باشند. اگر همه رعایت کنند، برای چنین حرکتی می‌توان به سادگی بر سر بود و یا نبود و یا چه بود پرچم و نشانه و نماد به توافق رسید.

اما برای «برگرداندن جمهوریت از دست رفته به جمهوری اسلامی» بر مبنای شعار «نه به حکومت اسلامی، آری به جمهوری اسلامی»، و یا برای جایگزین کردن جمهوری اسلامی با یک جمهوری که در آن دموکراسی، حقوق بشر و جدایی دین از دولت رعایت شود بر مبنای شعار «نه به جمهوری اسلامی، آری به جمهوری دموکراتیک و لاییک»، و یا برای روی کارآوردن یک جمهوری سوسیالیستی با شعار «نه به جمهوری اسلامی، زنده باد سوسیالیسم»، تنها کسانی در گردهمایی سیاسی فراخوان دهندگان این برنامه‌ها و شعارها شرکت می‌کنند و برای تحقق این شعارها مبارزه می‌کنند که به آن‌ها باور دارند.

بی‌گمان مبارزه در هر دو عرصه، چه در داخل و چه در خارج کشور ضروری بوده و شرکت در آن‌ها حق هر ایرانی است.

مشکل در نوشته گنجی این است که آگاهانه و یا ناآگاهانه این دو عرصه را در هم می‌آمیزد. همین مشکل به صورت دیگری با دوستانی وجود دارد که در هر جا، بلافاصله می‌خواهند پرچم مرگ بر جمهوری اسلامی را برافرازند و اگر با تذکر برگزارکنندگان روبرو شوند که

غذا به روشنی دعوت عام به اینصورت آمده است: «ما امضا کنندگان این نامه از تمامی هموطنان مقیم آمریکا دعوت می‌کنیم که برای اعلام حمایت خود از جنبش سبز مردم ایران، و نیز اعلام همبستگی با بازداشت شدگان اعتراضات هفته‌های اخیر در ایران در تاریخ‌های یاد شده به این همایش اعتراضی در برابر مقر سازمان ملل متحد بپیوندند، و سفیر و صدای رسای هموطنان خود در این روزهای حساس و دشوار باشند.» گفته نشده است که پرچم خودتان رابیاورید ولی خواسته نشده است که نیاروید. بالاتر از آن گفته نشده است که این «تجمع ماست» و ما «نمادی را که دوست داریم» بالا می‌بریم. فکر نمی‌کنید چرزی است که وقتی همه آمدند، بگویید این تجمع ماست و ما آزادیم هر کار خواستیم بکنیم، شما اگر دلخوریید بروید تجمع خود را تشکیل دهید؟

به این پرسش منیره برادران، نسیم خاکسار و اصغر ایزدی چه پاسخی می‌دهید؟

«آقای گنجی، چرا با «سبز» کردن بیانیه خطاب به کمیسیاریای عالی حقوق بشر سازمان ملل، پیش شرطی را برای ورود به آن قرار می‌دهید، که در اصل متن وجود ندارد؟ آیا آن ۵۹ نفری هم که نامشان جزو اولین امضاکنندگان این بیانیه است، چون شما بر این نظرند که «نماد کمپین "جنایت علیه بشریت"، سبز سبز است و ما هیچ پرچمی، جز نماد سبز بالا نخواهیم برد.»؟ پاسخ اگر آری است، پس چرا آن را در بیانیه ننگجاندہ اند. و اگر جواب منفی است، مگر کسی از این جمع امضاکنندگان، حتی اگر خود شما آن متن را نوشته باشید، می‌تواند بعد از انتشار و خارج از متن بیانیه، شرط ورود به آن اضافه کند؟»

سؤال آن‌ها، سؤال من و دیگرانی هم هست که پس از انتشار بیانیه و بنا به دعوت آن، از طریق ای‌میل امضای خود را فرستاده‌ایم.

آقای گنجی قرار بازی را چه کسی رعایت نمی‌کند؟  
**جنبش سبز، جنبش نوین مبارزاتی مردم ایران**  
گنجی می‌نویسد: «جنبش سبز ایران، نه سلطنت طلب است، نه به هیچ گروه دیگری تعلق دارد.»

«هیچ گروه دیگر» چه گروه‌هایی هستند؟ مجاهدین؟ جمهوریخواهان دموکرات و لاییک؟ نیروهای چپ؟ کدام یک؟ شاید هم گنجی واقعاً معتقد است جنبش سبز به هیچ گروه و سازمانی تعلق ندارد وقتی می‌گوید: «اتصال این جنبش به گروه و دسته‌ای خاص، تقلب و دیکتاتوری است.»؟

اگر این است، چرا بلافاصله خودش «دیکتاتور»

بحث است. در حقیقت، باید همگی از خودمان پرسیم در این راستا چقدر تلاش کرده و یا تلاش می‌کنیم. روی سخن با همه است.

اولین شرط، پذیرفتن این واقعیت است که عرصه مبارزه اعتراضی - دفاعی ملک طلق فرد و یا گروهی نیست. برای اینکه موثر باشد، باید بتوانیم بیشترین نیرو را برای آن بسیج کنیم. و برای اینکار با دیگران باید وارد گفتگو شویم. و در این گفتگوها، شعارهای خاص و حداکثری خود را شرط شرکت نگذاریم و بخواهیم که همه زیر پرچم ما گرد بیایند. و از همه مهمتر نخواهیم مبارزه اعتراضی - دفاعی‌ای که با شرکت همه انجام می‌شود، به نفع برنامه و پروژه سیاسی خودمان مصادره کنیم.

گنجی می‌نویسد «هر گروهی مجاز است به نام گروه خود تجمع برگزار کند. ما از حق همه ی افراد برای برگزاری هر گونه فعالیت دموکراتیک، از جمله محکوم کردن شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی در رژیم سلطنتی پیش از انقلاب و در رژیم جمهوری اسلامی، حمایت به عمل می‌آوریم.» باید گفت آقای گنجی، همه می‌دانند که در کشورهای دموکراتیک هر گروهی مجاز است تجمع برگزار کند ولی ممنون که یادآوری کردید و سپاسگزار شما ایند که از حق‌شان برای فعالیت دموکراتیک حمایت می‌کنید. اما مسئله این نیست. مسئله این است که شما چه می‌کنید که این فعالیت دموکراتیک با دیگران انجام شود؟

آقای گنجی یکی دوبار این جمله را با صدای بلند بخوانید «ما از حقوق شما و هر فرد و گروه دیگری دفاع می‌کنیم. به نظر ما شما حق دارید تجمعات اعتراضی برگزار کنید و پرچمی را که نماد ملی به شمار می‌آورد، بالا برید. درخواست ما از شما این نیست که از حقوق ما دفاع کنید، درخواست ما از شما، فقط و فقط، این است که پرچم خود را به ما تحمیل نکنید. تجمع ما را به نام خود ثبت نکنید.» فکر نمی‌کنید با این لحن با دیگران حرف زدن، تلاش برای بسیج بیشترین نیرو نیست. فکر نمی‌کنید مسئولیت بزرگی در اتمیزه کردن مبارزه اعتراضی - دفاعی ایرانیان خواهید داشت؟ فکر نمی‌کنید پیش از اینکه از دیگران بخواهیم مبارزه ما را به نام خود ثبت نکنند، باید مبارزه دیگران را به نام خود ثبت نکنیم؟

امضاکنندگان فراخوان برای اعتصاب غذا و یا نامه به کمیسیاریای عالی حقوق بشر، هیچ شرطی برای پیوستن به این حرکت‌ها نگذاشته‌اند و از ایرانیان خواسته‌اند که به این حرکت‌ها بپیوندند. در فراخوان برای اعتصاب

خود را وسعت دادند و خواست‌های آن را ارتقا بخشیدند. و این هنوز اول آزار جهان افروز است! باید مردم از آقایان موسوی و کروبی و... سپاسگزار باشند که پشت‌شان را خالی نکردند. ترسی که به حق وجود داشت. اما باید این آقایان بسیار بیشتر از مردم و به ویژه جوانان سپاسگزار باشند که با عمل شجاعانه و هوشیاری بی‌نظیرشان، پس از ۲۲ خرداد موسوی و کروبی‌ای ساختند که با موسوی و کروبی پیش از ۲۲ خرداد متفاوتند. و درست به این دلیل پذیرش کنونی را یافته اند و تا زمانی که همراه مردم باشند احترام و پذیرش امروزشان را حفظ خواهند کرد. ولی این احترام و پذیرش، به معنای واگذار کردن رهبری جنبش سبز به این بزرگواران نیست. دست کم جنبش سبز نیاز ندارد که آقای گنجی و یا هر کس دیگر وکیلش باشد و برای او رهبر و «چهره‌های شاخص» تعیین کند.

جنبش نوین مبارزاتی مردم ایران یعنی جنبش سبز متعلق به همه مردم ایران چه در داخل و چه در خارج است. اگر هم با جرقه‌ی قلب بزرگ انتخاباتی و شعار «رای من کو؟» شروع شد، به سرعت به جنبش نفی جمهوری اسلامی فراروئید. در حقیقت، جرقه‌ی تحقیر شهروندان در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، انبار باروت ۳۰ سال دیکتاتوری تئوکراتیک را منفجر ساخت. این جنبش تا آنجا که به نفی جمهوری اسلامی مربوط می‌شود اکثریت ایرانیان را جدا از جنس و سن و مذهب و زبان و مرام سیاسی و... در برمی‌گیرد. هر کس که در پی نفی تئوکراسی، یعنی آمیختن دین و دولت و عوارضش در ایران است، خود را عضوی از جنبش سبز می‌داند. افشای جنایت، فساد، نابرابری حقوقی زن و مرد، نابرابری حقوقی پیروان ادیان مختلف و اعتراض به سرکوب، سانسور، نبود آزادی مطبوعات، اجتماعات، تشکل مستقل و... بخش مهمی از تلاش برای نفی جمهوری اسلامی است، و درست برای انجام این وظیفه و تقویت جنبش سبز، ما نیاز به همبستگی و یکپارچه کردن نیرو داریم.

طبیعی است که در درون جنبش سبز راهکارها و به ویژه برنامه‌های سیاسی متفاوتی برای گذار از جمهوری اسلامی به نظام جایگزین باشد. کسی این اختلافات را نفی نمی‌کند و همبستگی و یکپارچگی نیرو برای اعتراض، تحمیل «وحدت کلمه»‌ای نیست که در انقلاب ۱۳۵۷ تحمیل شد.

همانطور که در بالا اشاره شد، پذیرش این گوناگونی و رعایت اصول یک مبارزه دموکراتیک در درون نیروهای مخالف با جمهوری اسلامی و پذیرش داوری نهایی

می‌شود و «تقلب» می‌کند و می‌گوید «چهره‌های شاخص این جنبش بارها و بارها ارتباط این جنبش با گروه‌های یاد شده را به صراحت تمام انکار کرده‌اند». چهره‌های شاخص چه کسانی هستند که «ارتباط جنبش را با گروه‌های یاد شده» انکار می‌کنند. چه کسی آن‌ها را سخنگوی جنبش کرده است؟ چگونه وکیل جنبش شده‌اند؟ دست کم من کسی را نمی‌شناسم که خودش را سخنگوی «جنبش سبز ایران» بداند و به نام آن سخن بگوید.

روشنتر حرف بزنیم. اگر مقصود گنجی آقایان موسوی، کروبی، خاتمی و دوستان آن‌هاست، آن‌ها همه‌ی جنبش سبز ایران را نمایندگی نمی‌کنند. خودشان هم چنین ادعایی ندارند. دست بالا، ممکن است بخشی از جنبش سبز خواست‌های اش را در حرف‌ها و برنامه‌های این آقایان ببیند. با توجه به سرکوب بیرحمانه رژیم جمهوری اسلامی و جوان بودن جنبش، همه بخش‌ها هنوز نتوانسته‌اند به روشنی خودشان را بیان کنند، تا ببینیم موسوی و کروبی و... چه بخشی از کل جنبش را نمایندگی می‌کنند.

گنجی می‌نویسد: «ممکن است کسی این جنبش را قبول نداشته باشد، این حق آن فرد یا گروه است.» باز هم سپاسگزاریم که گنجی در کمال بزرگواری این حق را برای این افراد قائل می‌شود. سؤال این است که آیا گنجی برای کسانی که این جنبش را قبول دارند، ولی این یا آن «چهره شاخص» را به عنوان سخنگو و یا رهبر جنبش نمی‌شناسند هم حقی قائل است. آیا کسانی حق دارند بگویند جنبش سبز را به نفع این یا آن «چهره شاخص» صادره نکنید. اگر از برنامه و پروژه سیاسی خاصی برای آینده ایران دفاع می‌کنید به نام خودتان طرح کنید و به جنبش سبز ایران آن را نچسبانید.

آنچه که روشن است، جنبش سبز ایران جنبش «نه‌ی بزرگ» میلیون‌ها شهروند ایرانی است به دیکتاتوری، سرکوب، زندان، شکنجه، اعدام، فساد، دروغ، تحقیر، فقر، نابرابری، بی‌حقوقی مطلق شهروندان در برابر حاکمان، نابودی ثروت و هویت ملی ایرانیان و... نه‌ی بزرگ به جمهوری اسلامی که طی سی سال، هستی میلیون‌ها ایرانی را خاکستر کرده است و می‌رود که با ماجراجویی‌های ابلهانه، هستی ملتی را که در طول هزاران سال در تاریخ ماندگار بوده است، به خطر اندازد.

پس از ۲۲ خرداد و تحقیر عظیم مردم، میلیون‌ها ایرانی برای گفتن نه‌ی بزرگ خودشان به این همه سیاهی و تبااهی به میدان مبارزه آمدند و به رغم سرکوب بیرحمانه جمهوری اسلامی، گام به گام مبارزه

نماد همبستگی و پیوستگی‌شان با جنبش نوین مبارزاتی مردم ایران است، پرچم سه رنگ سبز و سرخ و سفید، نماد ریشه‌شان در سرزمینی به نام ایران است.

آقای گنجی! شما آن را به عنوان پرچم رسمی نپذیرید، به عنوان نماد ایرانیت ما که می‌توانید بپذیرید. توجه کنید که میلیون‌ها ایرانی در سراسر جهان، در داخل و خارج از پرچم سه رنگ بی‌نشان استفاده می‌کنند. اگر بر روی این «فقط و فقط» زیاد تکیه کنید و نتوانید نماد جنبش را به نماد ایرانیت پیوند بزنید، خود را از مبارزه مردم ایران طرد خواهید کرد و این من نوعی را که معتقد است در مبارزه با جمهوری اسلامی، نیروهای مختلف بی‌آنکه هویت خود را نفی کنند، می‌توانند در کنار هم قرار گیرند متأسف خواهد کرد.

در ایران این مسئله از همان روز اول حل بود و بسیاری از کسانی که در گردهمایی‌های پیش و یا پس از انتخابات شرکت کردند، یعنی در متن جنبش داخل قرار داشتند، پرچم سه رنگ را با رنگ سبز همراه کردند. در خارج هم، در کشورهایی که نگاه‌های مختلف توانستند با انعطاف و مدارا بر سر رنگ سبز و پرچم سه رنگ به توافق برسند، بیشترین نیرو را برای مبارزه با جمهوری اسلامی بسیج کردند.

بی‌گمان در میان نیروهای مختلف همیشه اندک افرادی پیدا می‌شوند که منافع جنبش را فدای مواضع حداکثری‌شان می‌کنند. شما که تصمیم ندارید در میان این افراد اندک قرار گیرید؟

**داخل و خارج، دامی که افتادن در آن جمهوری اسلامی را شاد می‌کند!**

اکبر گنجی در «دموکراسی و دیکتاتوری پرچم» می‌نویسد: «واقعیت این است که این جنبش ارتباطی با گروه‌های سیاسی خارج از کشور ندارد». و در «برساختن دموکراسی؟ یا دیکتاتوری دین و ملیت و سنت» ادامه می‌دهد: «اگر جنبشی در ایران وجود داشته باشد، رهبری و هدایت و مدیریت آن در درون جنبش است. هیچ فرد و گروهی نمی‌تواند از خارج از ایران مدعی رهبری، هدایت و مدیریت جنبش مردم ایران شود. آنان که آفرینندگان این جنبش‌اند، رهبری جنبش را هم پدید خواهند آورد. سخن گفتن درباره‌ی رهبری جنبش از خارج از ایران، بیشتر به طنز شباهت دارد تا واقعیت.» فکر کنم خود این بیانات بیش از هر چیز به طنز شباهت داشته باشد، طنزی تلخ چون این یک واقعیت است که متأسفانه این‌ها به وسیله کسی که خودش را میاندار گود «با این رژیم چه باید کرد؟» می‌بیند، بیان شده است.

مردم، می‌تواند نقش مهمی را در آماده کردن زمینه‌های گذار به دموکراسی در کشورمان بازی کند.

با توجه به آنچه که در بالا آمد، باید از اکبر گنجی پرسید که چه کوششی برای یکپارچه کردن اعتراض ایرانیان مختلف برای افشای جنایات جمهوری اسلامی کرده است؟ آیا در عرصه مبارزه اعتراضی - دفاعی، با روحیه‌ای که در جملات زیر می‌آید، می‌توان روحیه همبستگی در بین مخالفین جمهوری اسلامی ایجاد کرد: «نماد ما سبز است... برای اینکه ما از جنبش آنان که در ایران در حال مبارزه‌اند حمایت می‌کنیم. دعوت کنندگان به اعتصاب غذا، ... فقط و فقط از پارچه‌های سبزرنگ، استفاده خواهند کرد.»

همانگونه که در پیش اشاره شد، در فراخوان نیامده است که ما «فقط و فقط از پارچه‌های سبزرنگ استفاده خواهیم کرد.» تازه اگر این را هم بپذیریم، باز این سؤال باقی است که برای حفظ و همراه کردن آنانی که به این تنها نماد نمی‌خواهند بسنده کنند، چه کوششی انجام گرفت؟

اگر کسی رنگ سبز را به عنوان رنگ جنبش سراسری (و نه به عنوان رنگ این یا آن «چهره شاخص») پذیرفت، ولی خواست آن را با نماد دیگری تکمیل کند، به جای جستجوی راهی که بتواند او را همراه کند، باید گفت «فقط و فقط» از سبز استفاده خواهیم کرد؟

### اشاره ای کوتاه به مسئله پرچم

اکبر گنجی می‌نویسد: «در حال حاضر سه پرچم وجود دارد. پرچم جمهوری اسلامی، پرچم نظام پیشین، پرچم سازمان مجاهدین خلق». چگونه است که گنجی پرچم چهارمی را که میلیون‌ها ایرانی از آن استفاده می‌کنند نمی‌بیند؟ پرچم سه رنگ ایران، بی‌هیچ نشانه‌ای و در مواردی با کلمه ایران که بر رنگ سفید نوشته شده است.

می‌توانیم بپذیریم که پرچم رسمی ایران در دوران پهلوی و یا پرچم جمهوری اسلامی را همه ایرانیان به عنوان پرچم ملی قبول ندارند و در آینده و با تشکیل مجلس موسسان، در قانون اساسی جدید پرچم ملی همه ایرانیان مشخص خواهد شد. اما وقتی میلیون‌ها ایرانی پرچم سه رنگ را بدون هر نشانه‌ای و فقط با کلمه ایران، به عنوان نماد پیوستگی‌شان با آن آب و خاک برمی‌گزینند، حق نداریم آن را نبینیم. ندیدن این واقعیت روشن نشان می‌دهد که یک جای کارمان اشکال دارد.

همانگونه که امروز رنگ سبز برای میلیون‌ها ایرانی،

شما به خود زحمت دلیل آوردن نمی‌دهید. کافی است حکمی صادر شود، یا دستوری داده شود. باید اطاعت کرد. به عبارت دیگر ارتش چرا ندارد!

به باور من اما، مبنای صدور چنین حکم نادرستی همان ایده نادرست حکومت ساخته است: «داخل و خارج». داخلی که همه حق‌ها با اوست و خارجی که هیچگونه حقی ندارد. داخلی که دردکشیده و مبارز است، خارجی که بی‌درد و کافه‌نشین است. داخلی که دموکرات و مداراگر است، خارج‌نشینانی «که پس از سه دهه اقامت در اروپا و آمریکا و کانادا و استرالیا هنوز برای حق «متفاوت بودن»، حق «دگرباشی» و حق «دگر اندیشی» احترام قائل نیستند.»

اصلن آقای گنجی، اگر موافق باشید بگویم خیلی از این‌ها پاسپورت خارجی در جیب دارند. با پاس خارجی هم که نمی‌شود از ایران حرف زد!

تازه اگر کسی زیادی حرف زد، به دعوای «داخل و خارج»، دعوای «نسل گذشته» و «نسل جوان» را هم اضافه می‌کنیم تا نور علی نور شود: «اجتماعات اعتراضی گسترده‌ای در اروپا، آمریکا، کانادا و دیگر کشورها برگزار شد. این اجتماعات، توسط جوان‌های تحصیل کرده‌ی ایرانی برنامه‌ریزی و اجراء شده است. این نسل برای نزاع‌های نسل گذشته اهمیت چندانی قائل نیست. همه‌ی آنها سبزپوش‌اند و به هیچ گروه و دسته‌ای اجازه نمی‌دهند از تجمع اعتراضی‌شان به سود گروه خود استفاده کند.»

آقای گنجی! حرف درست را، هم داخل کشوری‌ها می‌توانند بزنند و هم خارج کشوری‌ها. هم نسل جوان و هم نسل‌های گذشته. حرف اشتباه هم به همین صورت. نه همه داخل کشوری‌ها در سختی و بدبختی بودند (به ویژه طبقه متوسط شهری که الان بار اصلی جنبش سبز بر دوش اوست) و نه همه خارج کشوری‌ها در ناز و نعمت غرق بودند. نسل جوان همان قدر سرکوب و تحقیر شده است که نسل پیش از او. چرا به جای اینکه داخل و خارج، نسل جوان و نسل‌های گذشته را رو در روی هم قرار دهیم، همه نیروهامان را برای پایان دادن به حاکمیت جهل و زور، یعنی حاکمیت جمهوری اسلامی، بسیج نکنیم؟

همه‌مان زخمی یک خنجریم، به روی هم خنجر نکشیم!

**«سرنگونی رژیم یا گذار به دموکراسی»،  
بهبانه‌ای برای فرار از پاسخ صریح**

من از سطرهای توهین آمیز این قسمت از مقاله گنجی می‌گذرم. تنها برای نشان دادن زشتی این‌گونه

پیش از هرچیز باید پرسید مگر فرد یا گروهی «مدعی رهبری، هدایت و مدیریت جنبش مردم ایران» از خارج شده است که اکبر گنجی چنین حکمی را صادر می‌کند؟

این روزها مد شده است که برخی افراد برای خدمت، کاری را که به نظر آن‌ها ممکن است رژیم برای ضربه زدن به جنبش انجام دهد به عنوان یک نقشه جمهوری اسلامی اعلام می‌کنند و به نظر خودشان با این اعلام از پیش، دست رژیم را رو کرده، نقشه‌اش را خنثا می‌کنند. نمونه‌اش خبری بود که برای همه با ای‌میل رسید، جمهوری اسلامی قرار است در یک انفجار احمدی نژاد و تعدادی پاسدار و بسیجی را بکشد، خودش را از شر احمدی نژاد خلاص کند و به انتقام خون او و پاسداران سرکوب خونینی کرده، جنبش را عقب براند.

شاید اکبر گنجی فکر کرده ممکن است فرد و گروهی مدعی رهبری جنبش از خارج از کشور شود و چون ظاهرین به نظر او این امر به جنبش لطمه می‌زند، برای پیشگیری و برای اینکه خدای ناکرده چنین اتفاقی رخ ندهد، آن را اعلام می‌کند. ممکن است گنجی واقعاً این کار را با حسن نیت تمام و به خاطر جنبش مبارزاتی مردم ایران بکند، ولی این حسن نیت، از زشتی این کار که با بی‌مسئولیتی تمام انجام شده است نمی‌کاهد. من خواننده‌ی مقاله گنجی طبیعی است که به خودم بگویم حتمن یک چیزی بوده است که گنجی چنین واکنشی نشان می‌دهد و از آن جا که مشخص نمی‌شود کدام فرد و یا کدام گروه چنین ادعایی را کرده است، همه در مظان چنین اتهامی قرار می‌گیرند. جمهوری اسلامی و مزدوران قلم به دست‌اش در همه این سال‌ها کوشیده‌اند از افراد و نیروهای سیاسی‌ای که برای فرار از زندان و شکنجه و جوخه اعدام به خارج از کشور گریختند، تصویری باژگونه در ذهن مردم ایران و به ویژه جوانان بسازند. چقدر در این سال‌ها، این ترجیع بند زشت را شنیده‌ایم که «کافه‌نشینان خارج می‌خواهند رهبری مردم را به دست گیرند.»

آقای گنجی، از جمهوری اسلامی و مزدورانش تعجبی ندارد، شما دیگر چرا در زخمی خون چکان چاقوی چنین اتهامی را می‌چرخانید؟

به فرض چنین ادعایی شده باشد، شما بر چه مبنایی و با چه حقی چنین حکمی صادر می‌کنید که «هیچ فرد و گروهی نمی‌تواند از خارج از ایران مدعی رهبری، هدایت و مدیریت جنبش مردم ایران شود.» این ادعا از نظر حقوقی نادرست است؟ از نظر اخلاقی مذموم است؟ از نظر سیاسی اشتباه است؟ و همه این‌ها به چه دلیل؟



اظهار نظر کردن، به چند جمله‌ی این بخش نگاهی می‌اندازیم:

«چگونه می‌خواهید از لس‌آنجلس، واشنگتن، لندن، پاریس و هاوایی جمهوری اسلامی را سرنگون کنید؟» فکر نمی‌کنم «هاوایی» به عنوان یک «سمبل» از روی سهو در کنار واشنگتن و لندن و پاریس آمده باشد!

و یا «نمی‌شود انسان در زیباترین و مدرن‌ترین شهرهای جهان غرب بنشیند و به مردم ایران فرمان دهد: با رژیم بجنگید تا سرنگون شود. شما کشته شوید، به زندان بروید، پس از سرنگونی رژیم، ما می‌آئیم و بر شما حکومت خواهیم کرد. آیا این رویکرد اخلاقی است که آدمی دیگران را قربانی کند و خود در بهترین شرایط زندگی کند؟». پرداختن به چنین حرف‌هایی، بی‌ارزش کردن گفتگوی جدی و بحث سیاسی است. متأسفانه گنجی از این افاضات بسیار دارد.

سقوط گنجی تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که طرفداران سرنگونی را با صراحت طرفدار دخالت آمریکا و اسرائیل می‌داند. به این جمله دقت کنید:

«اگر آنها که در داخل کشور زندگی می‌کنند، حاضر نباشند با جمهوری اسلامی بجنگند و کشته شوند تا این رژیم سرنگون شود، چه باید کرد؟ آیا راهی جز آن وجود دارد که آمریکا یا اسرائیل از طریق حمله‌ی نظامی رژیم را سرنگون سازند تا معتقدان به سرنگونی برای اداره‌ی کشور به ایران باز گردند؟»

گنجی به‌عنوان حرف جدی در این زمینه چه می‌گوید. او مدعی است پرسش «با این رژیم چه باید کرد؟»، دو پاسخ متفاوت دریافت کرده است: «سرنگونی رژیم» و «گذار مسالمت آمیز به دموکراسی» که دو استراتژی متفاوت برای مبارزه با رژیم است.

او «سرنگونی» را با «انقلاب»، و «انقلاب» را هم با «قهر» یکی می‌گیرد. خوشبختانه دم دستش هم یک منتخب آثار لنین را دارد که بتواند برای حرفش شاهد از غیب بیاورد. از آخر هم می‌گوید تجربه انقلاب‌های لنینی‌ی اکتبر در روسیه و بهمن ۵۷ در ایران! غلط بودن نظرات لنین را ثابت کرد، یعنی «هرکاری را نمی‌شود کرد»، یعنی با «سرنگونی» به «دموکراسی» نمی‌توان دست یافت. و از آنجایی که شدیدن طرفدار «دموکراسی» است، به طور طبیعی طرفدار «سرنگونی» نیست و «گذار مسالمت آمیز» را توصیه می‌کند. در یک کلام گنجی «بر این باور است که دموکراسی را باید از پائین ساخت. دولت دموکراتیک محصول جامعه‌ی قدرتمند است.»

تنها می‌شود گفت جل الخالق!

مشکل گنجی کجاست؟ آن از داستان پرچم، این هم از داستان استراتژی مبارزاتی مخالفین رژیم. این طور سیاه و سفید دیدن، این طور طبقه بندی کردن، با شلختگی ویژه‌ای همه چیز را یک، دو، سه کردن و از آخر هم حکمی که به ظاهر مولای درزش نمی‌رود صادر کردن و راضی از قاضی برگشتن از کجا می‌آید؟ این همه از آنجا ناشی می‌شود که گنجی نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند به روشنی بگوید هدف نهایی مبارزه مردم ایران برچیدن نظام جمهوری اسلامی و جایگزین کردن آن با نظامی دیگر بر پایه دموکراسی، حقوق بشر و جدایی دین از دولت است. و برای این کار باید ما در انتخاباتی دموکراتیک، به تشکیل مجلس موسسان منتخب مردم برسیم.

اول ببینیم هدف مبارزه مردم ایران چیست، بعد در باره استراتژی رسیدن به آن صحبت کنیم. هنوز صحبت اینکه انقلاب کنیم و یا با مسالمت به این هدف برسیم نیست، به خود هدف صراحت ببخشیم.

گنجی در مقاله «برساختن دموکراسی؟ یا دیکتاتوری دین و ملیت و سنت؟» می‌گوید قانون اساسی جمهوری اسلامی «معارض نظام دموکراتیک است». از سکولاریسم دفاع می‌کند و معتقد است که نوآندیشان دینی هم از سکولاریسم دفاع می‌کنند. سؤال این جاست که در اینصورت چرا گنجی به روشنی خواستار برچیدن نظام جمهوری اسلامی نمی‌شود و در این راستا تلاش نمی‌کند. به انقلاب باور ندارد، بسیار خوب روشن کند که چگونه و با چه استراتژی‌ای باید گذار مسالمت‌آمیز از جمهوری اسلامی به یک جمهوری دموکراتیک و لاییک رخ دهد.

میرحسین موسوی دست کم در این زمینه صریح است. بارها گفته است که اجرای کامل و درست قانون اساسی جمهوری اسلامی را می‌خواهد. در برابر «اتهام ساختارشکنی» از خود دفاع می‌کند و می‌گوید آنهایی ساختارشکن هستند که به قانون اساسی عمل نمی‌کنند. در دیدار خود با اعضای جامعه پزشکی در ۲۲ مرداد باز تأکید می‌کند: «شعارهای ما در طول انتخابات در چارچوب قانون اساسی و اصولی که مردم باور دارند، انتخاب شد. امروز هم به همان شعارها پایبند هستیم.»

گنجی مدعی است که اصلاح طلبانی که اکنون در زندان‌ها در زیر شکنجه هستند، طرفدار دولت دینی نیستند. به هر رو این افراد در کمپ موسوی و کروبی قرار دارند و این دو بزرگوار هم که از «چهره‌های شاخص» جنبش سبز هستند به هر دلیلی، فعلن از نظام جمهوری اسلامی و اجرای کامل قانون اساسی پشتیبانی

می‌پاشیدند و روسری‌های اجباری را به سرشان پونز می‌زدند. یا روسری بود، یا توسری. به بهانه انقلاب فرهنگی درب دانشگاه‌ها بسته شد، بساط نیروهای آزادی‌خواه در جلوی دانشگاه‌ها به خاک و خون کشیده شد، تسویه حساب در محل‌های کار شروع شد، تمامی مبارزان راه آزادی یکی پس از دیگری دستگیر شدند و تمامی جناح‌های حکومتی در این راه هم‌قسم و همراه بودند.

جنگ خانمان‌سوزی را که برایشان «برکت» بود شروع کردند. جوانان این مرز و بوم را به جنگ فرستادند و تعداد بسیار زیادی از مردم را به کشتن دادند. فقر و فلاکت گریبان مردم را گرفت. در زندان‌ها انواع و اقسام شکنجه‌ها را به زندانیان روا داشتند: سلول‌های انفرادی، نداشتن اجازه ملاقات، تخریب شخصیتی، تجاوز جنسی، شلاق، آویزان کردن از پا، گذاشتن در تابوت، نگاه داشتن مدت طولانی به صورت ایستاده، بی‌خوابی، حبس‌های طولانی، فشارهای روحی و روانی، محرومیت از غذا و فضای مناسب، پرونده‌سازی با اعتراف‌های تحت فشار، برگزاری شوهای تلویزیونی و تواب‌سازی، تماشای اعدام هم‌زمان و در نهایت اعدام بسیاری از زندانیان سیاسی نصیب کسانی شد که وعده و وعیدهای خمینی را جدی گرفته بودند.

پس از جنگ نیز با شعار سازندگی رفسنجانی، تصمیم به تسویه حساب با نیروهای انقلابی گرفتند. زندانیان سیاسی را که هرکدام به جرمی واهی دستگیر شده و حکم داشتند و برخی نیز زمان آزادی‌شان به سر رسیده بود به دستور مستقیم آیت‌الله خمینی، در دادگاه‌هایی چند دقیقه‌ای دوباره «محاکمه» کردند و آنانی را که حاضر به توبه نبودند به مرگ محکوم کرده و به صورت دسته‌جمعی به دار آویختند یا تیرباران کردند و در گورهای دسته‌جمعی بدون مراسم خاک سپاری مدفون کردند.

ما خانواده‌های زندانیان سیاسی نیز بی‌نصیب نماندیم. از ادامه تحصیل محروممان کردند. از کار اخراجمان کردند. خانواده‌های برخی از ما پاشیده شد و از یک زندگی عادی و سالم محروم شدند. در میان ما کسانی سخته کردند و یا دیوانه شدند. عده زیادی مجبور به مهاجرت از مملکت خود شدند و در غربت دچار افسردگی، فقر و بیماری شدند. ما را از ملاقات عزیزانمان در زندان محروم می‌کردند، در بسیاری از موارد از زندانی خود بی‌خبر بودیم، زمان ملاقات را به حداقل می‌رساندند، توهین می‌کردند، ملاقات حضوری کمتر داشتیم، امکان گرفتن وکیل برای زندانیانمان را نداشتیم، علت محکومیت آنها را نمی‌دانستیم، امکان

می‌کنند. اگر این امر تاکتیکی است، به نظر اکبر گنجی چه شرایطی باید فراهم شود تا موسوی و کروبی و نواندیشان دینی به روشنی از سکولاریسم با همان برداشت اکبر گنجی دفاع کنند؟ بی‌گمان روز بزرگی خواهد بود آن روز که این امر مبارک روی دهد و گامی بزرگ خواهد بود در راستای پیشروی ملت ایران به سوی آزادی و دموکراسی.

و آخرین سؤال: برای فراهم شدن این شرایط چه باید کرد و یا اکبر گنجی چه می‌کند؟ آیا طرح داستان پرچم و داخلی و خارجی کردن ایرانیان و رو در رو قراردادن نسل امروز و نسل دیروز به فراهم شدن این شرایط کمک می‌کند؟

پاریس، ۲۲ اوت ۲۰۰۹

بهمن امینی

\*\*\*\*\*

### اعلامیه چهارم جمعی از خانواده‌های جان باختگان دهه ۶۰ نگذاریم تاریخ تکرار شود

سی و یک سال پیش جنبش آزادی‌خواهی، برابری‌طلبی و عدالت‌جویی مردم ایران با حضور همه مردم و همچنین تمامی سازمان‌ها و تشکل‌های سیاسی، اجتماعی و آزادی‌خواه، چه مذهبی و چه غیرمذهبی در کنار یکدیگر با حکومت به مبارزه پرداختند و آن را به زیر کشیده و خواهان تغییر حکومت از پادشاهی به جمهوری شدند. ولی این جنبش با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مردم از طرف رهبران مذهبی مصادره شد و با یک رأی‌گیری «آری یا نه» به جمهوری اسلامی تبدیل شد. خمینی که رهبری جنبش را به دست گرفته بود قبل از ورود به ایران در سخنرانی‌های خود در نوفل لوشاتو شاه را به دلیل سلب آزادی بیان و تبعیض‌های فراوان در بین اقشار و طبقات مختلف مردم محکوم کرده و ادعا می‌کرد که دولتی دموکراتیک ایجاد خواهد کرد. او صحبت از آزادی بیان و عقیده حتی برای کمونیست‌ها می‌کرد، صحبت از تساوی حقوق زنان و مردان می‌کرد، صحبت از رادیو و تلویزیون آزاد می‌کرد، او مدعی بود که در ایران اسلامی علما خودشان حکومت نخواهند کرد و اعلام داشت که خود من از همان ابتدا به حجره تدریس خود در قم برخواهم گشت.

#### نتیجه این اعتماد و هم‌صدایی چه شد!

از همان روزهای آغازین انقلاب، تمامی وعده و وعیدها فراموش شد و حکومت تازه به دوران رسیده به سرکوب و کشتار مخالفین و منتقدین پرداخت. اخراج زنان «بدحجاب» از ادارات آغاز شد و زنان را در خیابان‌ها به جرم بدحجابی دستگیر می‌کردند، به صورتشان اسید

کمتر به نظر بیایند. از گلفروشی خاوران تا درب خاوران مامورینی در کنار جاده روی زمین نشسته بودند و موتورهایشان را روی زمین خوابانده بودند. تجمع نیروها درست در جایی بود که فقط به خاوران منتهی می‌شد و نیروهای بسیاری را در قبرستان بهائی‌ها دور از چشم مردم بسیج کرده بودند. امروز دیگر نمی‌توانند به راحتی حضور خود را توجیه کنند و دیگر قادر نیستند به راحتی مردم را فریب داده و عزیزان ما را ضدانقلاب بخوانند و رفتار وحشیانه و غیرانسانی خود را با آنان توجیه کنند، برای همین از مردم رو پنهان می‌کنند.

اجازه ندادند مردمی که سر خاک عزیزانشان آمده بودند از ماشین‌هایشان پیاده شوند. نتیجتاً در بازگشت مقداری از گل‌هایشان را روی خاکریزی گذاشتند و به طرف قطعه ۳۳ بهشت زهرا حرکت کردند. خمینی می‌گفت: «شاه قبرستان‌ها را آباد کرد»، اما در این سی سال تمامی قبرستان‌های ما از خون جوانان این مرز و بوم رنگین شده، چه آنانی که در جنگ کشته شدند و چه کسانی که اعدام شدند.

شنیدیم که در قطعه ۳۳ نیز ماموران‌شان را منتظر مردم گذاشته بودند. و باز به عکس سال‌های گذشته تلاش کرده بودند دیده نشوند. ماموران‌شان بیشتر لباس شخصی بودند و یکی دو نفر از نیروی انتظامی. نیروهای مسلح و باتوم بدستشان را در یک ماشین با شیشه‌های تیره جا داده بودند که در صورت لزوم بر سر خانواده‌ها بریزند. اما کار به آنجا نکشید. تعداد خانواده‌ها بسیار کم بود و مامورین لباس شخصی بسیار هار. حتی اجازه ندادند گل‌روی قبرها گذاشته شود.

### هشیار باشیم دوباره فریب نخوریم!

حال پس از سی سال و آشکار شدن اختلاف‌های درون جناحی حاکمیت، مسأله رأی‌گیری دوباره عمده شد. مردم برای به دست آوردن آزادی این بار نیز به رأی‌گیری اعتماد کردند. مردم می‌دانستند که شرایط برای یک انتخابات واقعی مهیا نیست و در صورت مشارکت در این وادی بایستی بین بد و بدتر یکی را انتخاب کنند ولی برای رسیدن به خواسته‌ها و مطالبات خود به طور وسیع در انتخابات شرکت کردند و باز هم... ولی دیگر حاضر نشدند که به این خفت و خواری تن دهند و به صورت همه‌گیر نسبت به وضعیت موجود معترض شده و به خیابان‌ها ریختند.

حال دوباره مردم هم صدا شده و جنایات رژیم را به چشم خود می‌بینند. جوانان برای ابتدایی‌ترین حقوق خود مورد تعرض قرار می‌گیرند، به خاک و خون کشیده می‌شوند، دستگیر می‌شوند، مورد شکنجه قرار می‌گیرند،

حضور در دادگاه را نداشتیم، از کیفرخواست آنها بی‌خبر بودیم، و در بسیاری موارد از شکل و زمان و محل اعدام آنها بی‌خبر بودیم، جنازه آنها را به ما تحویل ندادند، وصیت‌نامه‌شان را ندادند، امکان برگزاری مراسم را به زور از ما سلب می‌کردند، نمی‌دانستیم کجا دفن‌شان کرده‌اند. پس از پیگیری‌های فراوان بالاخره اعلام کردند برخی را در خاوران دفن کرده‌اند. باز هم دست از سر ما برنداشتند. مدام ما را از رفتن به سر خاک آنها منع می‌کردند، تهدیدمان می‌کردند، دستگیرمان می‌کردند. تا سنگی روی قبر یکی از جانب‌اختگان می‌گذاشتیم آن را خرد می‌کردند، چندین بار بولدوزر انداختند و خاک را زیر و رو کردند.

در آن زمان به دلیل شرایط به شدت پلیسی و رعب و وحشتی که در جامعه ایجاد کرده بودند، و به خاطر سمپاشی‌های رژیم علیه مخالفین، مردم عادی از زندانی سیاسی تصور خاصی داشتند، با خانواده‌های آنان، یا از سر ترس و یا بواسطه مغزشوئی رژیم، ارتباط نمی‌گرفتند و از آنان می‌گریختند و این نیز دردی دیگر بر دردهای ما اضافه می‌کرد. در حالی که بسیاری از زندانیان سیاسی آن روز هم مثل زندانیان سیاسی امروز جان‌شان را بر سر تفاوت عقیده‌اشان دادند. برخی را به دلایل بسیار ساده دستگیر و به زندان‌های طویل‌المدت محکوم کردند. به دلیل داشتن یک اعلامیه، یک نشریه، شرکت در تظاهرات، دیدن یک دوست و یا حتی داشتن یک دو ریالی. حتی جانیان بالفطره هم انسان هستند و حقی انسانی و قانونی دارند. کسی حق ندارد آنان را شکنجه کند، بدون وکیل و در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای محاکمه کند، و حرمت انسانی او را تحقیر کرده و نادیده بگیرد، اینان که جانی نبودند!

ما خانواده‌ها تمامی این دردها و بی‌عدالتی‌ها را به تنهایی به دوش کشیدیم. این تنهایی بسیار آزار دهنده بود ولی تحمل کردیم. این فشار حکومت و نداشتن زبان مشترک در جامعه، ما خانواده‌ها را به هم نزدیک کرد و تبدیل به یک خانواده بزرگ شدیم. با هم به سر خاک می‌رفتیم، به دیدار هم می‌رفتیم، با هم مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتیم، با هم اعتراض می‌کردیم و با هم خاوران را زنده نگاه داشتیم تا زمان دادخواهی فرا رسد.

امسال نیز همانند سال گذشته، در شهریورماه بسیاری از خانواده‌ها را احضار کردند، آنان را از برگزاری مراسم در منازل منع کردند و تهدید کردند که نباید به خاوران بروند. به رغم تمامی تهدیدها تعدادی از خانواده‌ها به خاوران رفتند. امسال اما به عکس سال گذشته نیروهای امنیتی را به گونه‌ای چیده بودند که

و همینطور منظوم از دادخواهی و دادستانی حقیقی و مجازات مؤثر را توضیح می دهیم.

\*\*\*

سرکوبگری رژیم اسلامی تحولی کیفی پیدا کرده است:

سرکوب های خشن و کشتار، از زندان ها به خیابان ها گسترش یافته است؛ شکنجه و قتل سیاسی در زندان ها و بازداشتگاه ها، از دایره فعالان سیاسی به حیطه مردم عادی سرایت کرده است؛ آدم ربائی و ترور، از محدوده چهره های سرشناس اپوزیسیون رژیم، به شکار زنان و مردان معترض در راهپیمائی ها و تظاهرات خیابانی کشیده شده است. اجساد مثله شده دستگیر شدگان در گورهای بدون شناسنامه خاک شده اند. ۴۴ گور بی نام و نشان در بهشت زهرا تنها نمونه ای لو رفته از این قبیل است. «خاوران» تا «بهشت زهرا» امتداد یافته است. شعار «الله اکبر» به شعاری ضد نظام اسلامی و به جرم سیاسی تبدیل شده است که دستگیری و تخریب خانه و زندگی شعار دهندگان در پشت بام ها و شکستن اتوموبیل های آنان را به دنبال دارد. نوبت اعتراف گیری های ساختگی، تواب سازی و هویت زدائی، بعد از مخالفان رژیم، به اصلاح طلبان وفادار و بلندپایگان حکومتی رسیده است.

این گسترش افقی و عمودی سرکوب، از تحولاتی کیفی حکایت دارد: رژیم به مرحله ای رسیده است که نه دیگر ظرفیت تحمل حق مردم برای انتخاب بد در برابر بدتر در چهارچوب نظام را دارد و نه دیگر تحمل نقش سوپاپ اطمینان توسط جریان اصلاح طلب حکومتی را. قدرت مسلط، شرکت کنندگان میلیونی در انتخابات را متقاعد می کند که شرکت شان در انتخابات کار بی ثمری است و در این نظام هیچ چیزی را با انتخابات و رای مردم نمی شود تغییر داد؛ و ریشه اصلاح طلبان را هم آنچنان می زند تا خود اصلاح طلبان هم پی به خطای خود ببرند و به اصلاح ناپذیری جمهوری اسلامی اعتراف کنند و دیگر برای هیچ کس توهم امکان اصلاح رژیم باقی نماند.

\*\*\*

یکی از تحولات و ویژگی های وضعیت موجود این است که عموم مردم ایران و بخصوص نسل جوان شاهد و تجربه کننده وحشیگری و جنایات رژیم شده اند. حالا دیگر هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند این شناخت بی واسطه و تجربه زنده را از آنان بگیرد و از ذهن شان پاک کند.

اما بسیاری از مردم از جنایات سیاسی رژیم و آنچه

مورد آزارهای جنسی قرار می گیرند، به آنها تهمت ضدانقلاب می زنند، آنها را مجبور به اعتراف به جرم ناکرده می کنند، خانواده های آنها را مورد اذیت و آزار قرار می دهند و جنازه های آنها را به خانواده ها تحویل نمی دهند و یا مخفیانه تحویل می دهند و اجازه برگزاری مراسم نمی دهند، علت مرگ آنها را اعلام نمی کنند، شیوه کشتن و محل کشتار را اعلام نمی کنند... شیوه آنها در برخورد با منتقدین و مخالفین نه تنها با دهه شصت تغییری نکرده، بلکه از آن جا که زمین زیرپایشان را لرزان حس می کنند وحشی تر هم شده اند، حتی به خودی ها و افراد خانواده خود هم رحم نمی کنند.

با انفعال، سکوت و بی توجهی امان به آن چه در جریان است این جنایات دوباره و دوباره تکرار خواهد شد. بیایید با همدلی و حرکت آگاهانه و متشکل اجازه ندهیم تاریخ دوباره تکرار شود.

ما جمعی از خانواده های جان باختگان دهه ۶۰، ضمن محکوم کردن جنایات اخیر جمهوری اسلامی، بر این ایده پای می فشاریم که تمامی این جنایات سی ساله، جنایت علیه بشریت بوده و عاملین و آمرین آن بایستی در یک دادگاه مردمی محاکمه شوند.

ما همچنین بر تمامی خواسته های قبلی خود پای می فشاریم و از تمامی مردم آزاده ی جهان و ایران، بخصوص خانواده هایی که در جریانات اخیر مورد ظلم و تعدی جمهوری اسلامی قرار گرفته اند می خواهیم که با ما همراه شوند تا با هم این درد مشترک را فریاد کرده و همگام و همراه با هم مطالبات و خواسته های خود را تا به نتیجه پی بگیریم.

۲۲ شهریور ۱۳۸۸

\*\*\*\*\*

## افق برای دادخواهی و دادستانی حقیقی از جنایات جمهوری اسلامی و مجازات مؤثر آن باز می شود

**متن سخنرانی شهاب برهان در مراسم یادمان جانباختگان سال ۶۷ که از طرف انجمن دفاع از زندانیان سیاسی - عقیدتی ایران در ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۹ در پاریس برگزار شد**

بعد از تقلبات انتخاباتی ۲۲ خرداد و شورش توده ای در اعتراض به آن، تحولات بزرگ و غالباً بازگشت ناپذیری در عرصه های گوناگون حیات سیاسی ایران رخ داده است. به تناسب مناسبتی که امشب بخاطر آن دور هم جمع شده ایم، به تحولاتی که در رابطه با سرکوبگری رژیم پیش آمده است و به افقی که به گمان من برای دادخواهی و دادستانی حقیقی از جنایات رژیم و مجازات مؤثر آن در حال باز شدن است اشاره می کنم

آزادی خواه و حق طلب مشارکت و مباشرت - و در معصومانه ترین حالت اطلاع - داشته اند و امروز هم اگر در باره آن جنایت ها سکوت می کنند برای آن است که آن سرکوب ها و جنایات و شکنجه ها و غیره را در دوره ای برای استقرار نظام اسلامی، در دوره ای برای تثبیت آن، در دوره دیگری برای عبور نظام از بحران لازم می دانسته اند. همان حکایت «مصلحت نظام!» فریاد آن ها زمانی بلند شده است که پای خودشان لگد شده است.

افشاگری های هر چند قطره چکانی و محتاطانه معدودی از اصلاح طلبان حکومتی نظیر شیخ مهدی کروی در مورد برخی جنایات و تجاوزات و شناخت های پس از این انتخابات، اگر با انگیزه انتقام از قلب انتخاباتی هم بوده باشد، اما برای آگاهی مردم ارزش بسیار دارد زیرا هر قطره از حقیقت حتی اگر با دست همدستان این رژیم باشد، همچون قطره شفا بخشی است که در چشم نابینایان ریخته شود. اعتراض و افشاگری کروی در باره ترانه موسوی و کهریزک به همان اندازه عظیم و با ارزش بود که اعتراض و افشاگری آیت الله منتظری در باره قتل عام زندانیان سیاسی. با این حال مهم این است که مردم و نسل جوان بدانند که آنچه از زبان آدم های خود رژیم در باره جنایات رژیم می شنوند، نشئت رطوبت از شکاف های یک سد آب بندی شده است. این وظیفه ماست که مردم را از همه حقایقی که از آنان پوشیده نگهداشته می شود با خبر کنیم. این تلاش را البته سالیان سال است که می کنیم، نکته تازه، تشنگی جامعه برای دانستن حقایق و آمادگی فضا برای باور این اطلاعات است.

\*\*\*

تحول دیگر، در زمینه دادخواهی از جنایات رژیم است. در سال های پیش، دادخواهی در جزیره ای کوچک از بازماندگان قربانیان و همدلانی چون شما محبوس بود و صدای آن به جایی نمی رسید. اما این جنایات ماه های اخیر چون با بی خبری مردم همراه نبوده اند، مردم خود، به دادخواهان قربانیان این جنایات تبدیل شده اند. موضوع، دیگر ابدأ در دادخواهی خصوصی خانواده های قربانیان و میلیتانت های سیاسی خلاصه نمی شود. امروز، دادخواهی از جنایات اخیر رژیم، خصلتی آشکارا اجتماعی و توده ای پیدا کرده است. امروز ترانه موسوی ها و ندا آقا سلطان ها و سهراب اعرابی ها در هر شهر و دیاری، در هر خیابان و کوچه ای و در هر خانه و پشت بامی بستگان و دادخواهانی دارند. این یک واقعه کیفی و مهم است که

در طول سالیان گذشته در سیاهچال ها و در پشت دیوارها، بر سر مخالفان و دگر اندیشان آمده، از کشتارهای سال های ۶۰ تا ۶۴، از تجاوزات جنسی به دختران و زنان در شکنجه گاه ها یا در شب اعدام، از قتل عام زندانیان سیاسی، از ترورهای مستمر مخالفان و از جمله قتل های سیاسی موسوم به قتل های زنجیره ای پائیز ۷۶، از کشتار ظالمانه مردم کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان و بلوچستان غیره یا بکلی چیزی نمی دانند و یا آنچه می دانند دروغ هائی است که دستگاه های تبلیغاتی رژیم در توجیه آن جنایات به خورد مردم داده است. از جمله اکثر جوانان هیچ چیز از قتل عام سال ۶۷ در زندان های ایران نمی دانند و نام خاوران حتی پس از آگاهی امروزشان از جنایات کنونی رژیم بگوش شان نخورده است. با این حال، آنچه که مردم در این ماه ها شاهد اش بوده اند، آنان را بر ظرفیت بی مرز آدمکشی و شکنجه و تجاوز و ترور و ابعاد پلشتی و زشتی این رژیم آگاه کرده است و همین، زمینه ای مساعد ایجاد می کند تا نسل های جوان تر، از جنایات رژیم اسلامی در سالیان پیش هم مطلع شوند و آن را باور کنند. مونتسکیو درست می گفت که یک نفر را می شود برای همیشه فریب داد، همه را برای مدتی می شود فریب داد، اما همه را برای همیشه نمی توان فریب داد.

اما هنوز برای پرده پوشی جنایات گذشته، تلاش های زیادی می شود تا مبادا آگاهی امروز مردم به آگاهی از دیروز گسترده شود. در این تلاش، مرتکبین جنایات یکی دو ماه اخیر تنها نیستند. همین اصلاح طلبانی که قهرمان شجاعت در افشاگری جنایات حکومت معرفی می شوند، بسیار مراقب اند که افشاگری ها از دایره اقدامات جنایتکارانه دولت احمدی نژاد و دست اندکاران کودتای انتخاباتی اخیر وسیع تر نشود و پرده افشاگری از مچ پای رژیم بالاتر نرود. آن ها همیشه کوشیده اند چنین وانمود کنند که گویا تاریخ مقاومت در برابر استبداد، از دوره اصلاح طلبان آغاز می شود. گویا آزادی کشی و سرکوبگری رژیم با سرکوب اصلاح طلبان شروع شده است. گویا شکنجه و تواب سازی و تجاوز جنسی در زندان ها و قتالی و بربریت نیروهای امنیتی و انتظامی پدیده های تازه ای هستند که برای طرد و دفع اصلاح طلبان از حکومت ابداع شده است و گویا اصلاح طلبان همیشه مخالف سرکوب و شکنجه و تجاوز و اعدام مخالفان و ترور دگراندیشان بوده اند! اما حقیقت این است که آن ها از ابتدای این رژیم، در سرکوب نیروهای آزاد اندیش و

امروز از جنایات گذشته و به امری اجتماعی تبدیل شود؛ سوم، دادخواهی برای انتقام گیری و تقاص یا فقط برای یخ گذاشتن بر جگرهای سوخته نباشد بلکه اقدامی علیه نفس جنایت باشد؛

چهارم، دادخواهی و مجازات تنها شامل جنایتکاران زنده نباشد و جنایتکاران مرده مثل خمینی و لاجوردی و خلخالی بر گه معافیت نگیرند؛

پنجم، دادخواهی و مجازات، به آمران و عاملان جنایت ها محدود نشود بلکه کلیت رژیم مورد دادخواست و مجازات قرار بگیرد که سی سال است چنین آمران و عاملانی را بازتولید می کند و یک روز نمی تواند بدون جنایت به حیات اش ادامه دهد.

سرکوب، شکنجه، ترور و جنایت با هستی این رژیم گره خورده است و از خباثت و خونخواری شخصی «آمران و عاملان» این و آن قتل و شکنجه معین سرچشمه نمی گیرد. این رژیم ضد انقلابی از دل یک انقلاب زاده شده است و نمی توانسته است بدون سرکوب انقلاب و مطالبات مردم از انقلاب، استقرار و دوام یابد. در دوره ای برای مهار خواسته های مردم از انقلاب و سوار شدن بر اوضاع، به سرکوب جنبش های اجتماعی دست زد. اعتراضات زنان به حجاب اجباری، جنبش شورائی کارگران، جنبش های ترقی خواه دانشجویی، جنبش های حق طلب ملی، و تحرکات دموکراتیک و کلا و هنرمندان و غیره را در پشت گرد و خاک تسخیر سفارت آمریکا و گروگان گیری به خاک و خون کشید و منکوب کرد. در مرحله بعد به قصد تثبیت سیاسی رژیم، احزاب و سازمان های سیاسی، یعنی نیروهای سیاسی متشکل را با تکیه بر فضای جنگ با عراق قلع و قمع کرد. بخشی از این نیروها مجبور به ترک کشور شدند و بقیه در کشتارهای انبوه روزانه صد تا دویست نفره تیرباران شدند. قتل عام شدگان تابستان ۶۷، جان به در بردگان از حمام خون سال های شصت تا شصت و چهار بودند. این قتل عام در وضعیت تراکم بحران های اجتماعی ناشی از جنگ و به هم خوردن تعادل رژیم پس از قبول شکست در جنگ صورت گرفت تا به این ترتیب نیروی ذخیره برای رهبری طغیان های اجتماعی احتمالی را که در زندان ها باقی مانده بود، پیشاپیش نابود کند. این قتل عام بمثابة بخشی از خط مشی همیشگی رژیم اسلامی مبنی بر نابودی فیزیکی مخالفین سیاسی و دگر اندیشان، در عین حال طرحی بود برای تظاهر به فقدان زندانی سیاسی و عقیدتی در جمهوری اسلامی و ادامه تعقیب و حبس و شکنجه و اعدام مخالفان و دگراندیشان در قالب مبارزه با

ما باید آن را مدار اصلی حرکت مان در آینده قرار بدهیم.

بی خبری و خاموشی جامعه ایران سبب شده بود که نه تنها دادخواهی امری خصوصی و میلیتانت باقی بماند، بلکه همچنین باعث شده بود که اساس امید برای دادخواهی و مجازات جانیان، روی دادگاه های بین المللی بنیاد شود. من مطلقاً مخالف پیگیری دادگاه های بین المللی نیستم و بر عکس فکر می کنم با رسوائی جمهوری اسلامی در انظار جهانیان از برکت افشاگری و خبرپراکنی توده ای، شرائط برای تأثیرگذاری تلاش های گذشته مساعدتر شده است و نباید به آن پشت کرد. اما یادمان نرود که این دادگاه ها بنا بر مصالح و منافع قدرت های معینی کار می کنند. این دادگاه ها هرگز دنبال جنایات علیه بشریت در ویتنام و عراق و فلسطین نمی روند. تا جایی که به ایران مربوط می شود هم منافع خاص عمل می کند. نه جنایت برایشان فی نفسه مهم است و نه بشریت. با نفت می شود لکه خون را محو کرد!

از این گذشته، در بهترین حالت، نتیجه کار این دادگاه ها سمبولیک است و بخصوص در رابطه با رژیمی که در ایران است، نقطه پایانی بر جنایات حکومتی نخواهد بود، کما این که محکومیت مکرر اندر مکرر رژیم ایران توسط کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل مانع از تداوم و حتا تشدید نقض حقوق بشر توسط این رژیم نشده است. چنین محاکمات و محکومیت های سمبولیک هم جای خود دارند و ارزش دارد که برایشان تلاش شود، اما این محاکمات و محکومیت های سمبولیک را فقط بعنوان کمک رسان و تقویت کننده دادستانی حقیقی و مجازات مؤثر رژیم باید در نظر گرفت. حتا اگر چنین دادگاهی هر گز بر پا نشود، همینقدر که ارتکاب رژیم جمهوری اسلامی به جنایت علیه بشریت در اذهان عمومی جهانیان از طریق افشاگری های بی وقفه ما جا بیافتد، خود ارزش آگاهگرانه در عرضه جهانی دارد.

با وجود اهمیت بسیار بالای دادگاه بین المللی، دادستاندن حقیقی از جنایات جمهوری اسلامی فقط می تواند توسط خود مردم ایران صورت بگیرد. علاوه بر این، دادستاندن حقیقی از جنایات رژیم مستلزم چند چیز دیگر هم هست:

اول، دادخواهی تنها محدود به جنایات امروز نشود و به دادخواهی از جنایات گذشته پیوند بخورد؛  
دوم، دادخواهی از جنایات گذشته هم مثل جنایات امروز رژیم، از محدوده بستگان و قربانیان و میلیتانت های قدیمی در آمده، به دادخواهی نسل های

رسیده است. این رژیم با خودش وارد جنگ شده و به این ترتیب، افق دادرسی و دادستانی حقیقی از جنایات سی ساله و مجازات مؤثر رژیم گشوده شده است. باز شدن چنین افقی بستر و امکانات تازه ای در جهت دادخواهی و دادستانی حقیقی و مجازات مؤثر رژیم بخاطر جنایات اش در برابر ما قرار داده است.

گفتم که مردگان نباید از دادخواهی و مجازات بخاطر جنایاتی که کرده اند معاف شوند. اما مجازات مردگانی چون خمینی و خلخالی و لاجوردی و ده ها هزار شکنجه گر و نقشه کش جنائی و مجری جلاد شناخته شده و ناشناس، تنها از طریق نابودی نظامی که ساخته و برپا کرده اند ممکن است. از طریق محو جهانی که ابدیت اش آرمان و آرزوی ایشان بوده است. محو چنین نظامی، اشد مجازات برای همه مسئولان و مباشران مرده و زنده این جنایات، و خلع ید از صاحبان قدرت و امتیازات، سخت ترین کیفر برای همه کسانی است که منافع شان در بقای این رژیم است و با تکیه به جنایات آن تأمین و تضمین می شود. بخاطر همین است که بر مجازات مؤثر، یعنی پایان دادن به امکان تداوم جنایات این رژیم تاکید می کنم.

\*\*\*

امشب یادمان قربانیان سیاسی رژیم جمهوری اسلامی در دهه شصت و بویژه بیست و یکمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ است، اما نمی خواهم گرمی داشت آن کشته شدگان و ابراز انزجار از آن جنایات جمهوری اسلامی را بدون خالی کردن آنچه مدتی است بر دلم سنگینی می کند تمام کنم.

وقتی گوشه ای از جنایات و تجاوزات جنسی و مثله کردن دستگیر شدگان خوابگاه دانشجوئی و اعتراضات خیابانی اخیر در زندان کهریزک فاش شد، سردمداران حکومت برای توجیه این رفتارهای بهیمی و وحشیانه گفتند که کهریزک زندان ارادل و اوباش بوده است و بخاطر کمبود جا یا هر دلیل دیگری بازداشت شدگان را در آن مکان جا داده بوده اند. هر چند برای جبران رسوائی شان این دروغ را سر هم کردند، اما همین توجیه نشان می دهد که انسان های مفلوک و زمین خورده ای را که ارادل و اوباش می نامند، در خور چه رفتارهای درنده خویانه و بیرحمانه ای می دانند؛ انسان هائی را که به نوع دیگری قربانیان اجتماعی و طبقاتی این رژیم تاریک اندیش سرمایه داری و هستی سوختگان و آینده باختگان از تعديات و چپاول های طبقات حاکم اند. نمی توان کشته شدگان در راه آزادی و بهروزی مردم را ارج نهاد و از پایمال شدن حقوق انسانی کسانی که قربانیان اجتماعی

قاچاقچیان و ارادل و اوباش، و کشتار بدون دادگاه و محاکمه آنان از طریق آدم دزدی و ترور و ترتیب دادن سوانحی نظیر اتوبوس حامل نویسندگان و هنرمندانی که قرار بود در سفر به ارمنستان به دره پرتاب شود. ترورهای سیاسی پائیز ۱۳۷۶ موسوم به قتل های زنجیره ای، فقط حلقه ای از زنجیری به درازای عمر رژیم اسلامی از شکار و ترور فعالان سیاسی، روشنفکران مترقی و منتقدان و مخالفان رژیم در داخل و خارج ایران بود که پس از پاکسازی زندان های سیاسی نیز ادامه و شدت یافت. این جنایات همیشه برای استقرار، تثبیت، تحکیم یا خروج رژیم از این و آن بحران لازم بوده اند. سرکوب و جنایت جزو طبیعت لاینفک رژیمی ضد انقلابی است که رسالت طبقاتی و تاریخی اش سرکوب مطالبات آزادی خواهانه، انسانی و رفاهی مردم از انقلاب است.

این است که دادستانی حقیقی از این جنایات نباید به محاکمه و مجازات آمران و عاملان این و آن مورد جنائی بسنده کند و باید این رژیم جنایتکار را در کلیت ساختاری و تمامیت تاریخی اش به دادگاه مردم بکشاند. جنایت این رژیم تنها بخاطر خون انسان هائی نیست که در قتل گاه ها و خیابان ها بر زمین ریخته است، بخاطر سر بردن یک انقلاب توده ای و سلب آزادی و حقوق انسانی و آسایش از چندین نسل یک جامعه بزرگ انسانی هم هست.

\*\*\*

داد ستاندن حقیقی از جنایات جمهوری اسلامی، با توصیفاتى که کردم، نباید با مجازات سران جنایتکار یا محکومیت سمبولیک رژیم خاتمه یابد بلکه باید مجازات مؤثر رژیم را در پی داشته باشد، و مجازات مؤثر رژیم به این معناست که امکان تداوم جنایت از آن سلب شود.

اما برای پایان دادن به جنایات رژیمی که بدون جنایت نمی تواند دوام بیاورد، راهی جز پایان دادن به حیات آن نیست. این ادعای من نیست. ورود رژیم اسلامی به فاز برخورد خونین و قهرآمیز و حذفی با اصلاح طلبان ثابت می کند که برای اصلاح رژیم هم راهی جز پایان دادن به حیات آن باقی نمانده است. جمهوری اسلامی همه پوشش ها و بزک هایش را ریخته، عور و عریان با شمشیری بر کمر، به مردم اعلان جنگ داده است. جمهوری اسلامی چوب های زیر بغل اش را شکسته، سوپاپ های اطمینان اش را با فشنگ بسته، و بر دهانه آتشفشان نشسته است. جمهوری اسلامی با مصلحت های خودش، با مصالح مرمت خودش، و با شرایط بقای خودش به آنتاگونیسم

## معجزه خانه اوین

همزمان با تعمید و تنفیذ دلک دربار فقیه مکانی که زندان اوین نام داشت به مکان مقدسی تبدیل شده که در آن معجزه‌های فراوان صورت می‌گیرد که تاکنون میتوان از چند تا از آنها نام برد:

۱ - کسانی که از لحاظ جسمی به بیماری چاقی مبتلا هستند میتوانند طی کمتر از یک هفته در این مکان مقدس بیش از یک چهارم از گوشت و استخوانهای زیادی خود را بدون کمترین احساس ناراحتی از دست بدهند. و اگر کسی باور ندارد کافی است یک نظر به هیکل آقای ابطحی بیندازد.

۲ - از لحاظ معنوی نیز انسانها میتوانند با یک شب بیتوته کردن در این زیارتگاه مقدس به حقایق واقعی دست یابند و متوجه شوند که آنچه از تقلب و فساد و تباهی در بیرون از این مکان دیده‌اند همگی از بیخ و بن دروغ بوده و اینها همه جز صداقت و درستی و پاکی چیز دیگری نبوده‌اند.

۳ - القاء شجاعت و قاطعیت و صراحت لهجه یکی دیگر از معجزات این مکان مقدس است بنحوی که حقایقی را که همه مردم در خارج از عبادتگاه اوین بر زبان می‌آورند با شجاعت و شهامتی بی‌نظیر و بی‌سابقه لخت و عریان در برابر خدا تکذیب میکنند. برای اثبات این امر کافی است انسان یک لحظه به سخنان آقای عطربانفر گوش کند. حتی کسانی هم مانند آقای نبوی که جسارت و شهامت بیان حقایق را در برابر مردم ندارند در خلوت و در برابر خدای خود، که همان بازجویان باشد، به رؤیت حقیقت اعتراف میکنند.

۴ - در کعبه اوین متهم در زیر شکنجه و نوازش بازجوی متوجه میشود که هر دو از شکم یک مادر بیرون آمده و از ازل تا به ابد با یکدیگر برادرند و در نتیجه هرچه این برادر گرامی از او بخواهد بی‌دریغ اعتراف میکند و با طیب و رضای خاطر در اختیارش میگذارد....

باین ترتیب باید منتظر بود که امام زمان بجای چاه جمکران از یکی از سلولهای زندان اوین ظهور کند. آمین یا رب العالمین.

محمد باقر مؤمنی

۴ اوت ۲۰۰۹

\*\*\*\*\*

نظم موجود اند و از کنار زجرهایی که در کهریزک ها به این انسان های نگون بخت و بی پناه داده می شود، بی تفاوت و در سکوت گذشت.

دست کم دو سه ماه گذشته به همه نشان داد که اراذل و اوباش تر از حاکمان اسلامی بر ایران وجود ندارد. اما همین اراذل و اوباش، این جانیان علیه بشریت هم وقتی محاکمه و مجازات شوند، ما موظفیم از حقوق انسانی شان دفاع کنیم، تا دیگر اینگونه جنایات و فجایع و نقض حقوق انسان ها، توجیهی برای تکرار نداشته باشند.

\*\*\*\*\*

## گردهمایی هفتگی مادران داغدار

گردهمایی هفتگی مادران داغدار و عزادار، شنبه ۸۸/۷/۴ در پارک لاله از ساعت ۵ تا ۶ بعدازظهر، با بیش از صد نفر برگزار شد در این گردهمایی تعدادی از مادرانی که فرزندان شان در زندان هستند از جمله خانم فاطمه گلگزی مادر منصور اسالو رئیس هیات مدیره سندیکای شرکت واحد که مدت سه سال است زندانی است نیز حضور داشت و مطابق معمول هر هفته، تنی چند از فعالان جنبش زنان و تعدادی از زنان بازیگر هنرمند، مادران را همراهی می کردند. در این گردهمایی نامه ای کوتاه و سرگشاده که توسط گروهی از مادران داغدار و عزادار نوشته شده بود توزیع شد. متن نامه بدین قرار است:

**مسئولان محترم! صدای مادران داغدار و عزادار را بشنوید!**

سه ماه از کشتار و زندان و شکنجه و تجاوز به فرزندان بی دفاع و بی گناه ما گذشت! ولی حتی یک نفر به عنوان، آمر، عامل و متجاوز به حقوق قانونی مردم، به ما که سال هاست چشم انتظار آزادی، عدالت و برابری هستیم معرفی نشد.

آیا سکوت سرشار از فریاد حق طلبانه همراه با ناله و ضجه مادران به گوش شما نمی رسد؟

سه ماه است که غروب هر شنبه در پارک لاله به رغم تهدیدهای پلیس گرد هم می آییم تا خون بهای فرزندان مان را با مجازات آمران و عاملان فجایع اخیر طلب کنیم، باشد که شاهد تکرار این جنایات نباشیم.

ما تا آزادی زندانیان عقیدتی و مجازات جنایتکاران به اعتراض مسالمت آمیز خود ادامه خواهیم داد و نخواهیم گذاشت خون پاک فرزندان مان پایمال و فراموش شود.

گروهی از مادران داغدار و عزادار - ۸۸/۷/۴

آدرس وبلاگ مادران عزادار :

<http://mournfulmothers.blogfa.com>



## خروس بی محل

### (استقرار جمهوری در ایران یک الزام تاریخی است)

#### جنگ اول به از صلح آخر

سخن بر سر دعاوی «تئوریک» یک اقتصاد باز قسم خورده وطنی از تبار از ما بهتران، ساقی میکده استبداد قدیمی و جدید در جغرافیای سیاسی ایران است. پای «تو» آوریهای جناب دکتر بهروز هادی زوز، استاد و کارشناس ارشد، مشاور اقتصادی مجلس شورای ولایت و مجمع تشخیص مصلحت نظام در میان است. گوش شیطان کرا! میخوام چند کلمه در باره اعتقاد مطلق، اعتماد بیمارگونه استاد نسبت به نظام کار - مزدی، نسبت به سرمایه داری و امپریالیسم و نوع غربی آن بطریق اولی، در باره مقالات «علمی» استفرغ متعفن اقتصاددانان قرون منقضی + متن چند سخنرانی و مصاحبه های نامبرده در فاصله سالهای ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۷ خورشیدی صحبت کنم. این مجموعه، همین چند ماه پیش بود که در یک مجلد و با عنوان «اقتصاد ایران، نظرها و نقدها!» چاپ و منتشر شده است. نشر توسعه، چاپ اول - تهران ۱۳۸۸ خورشیدی. بد یا خوب! بهر حال خواندن این کتاب نسبتا پر حجم، در ۳۴۷ صفحه، بیفایده نیست. چون بازتابی است از تضادهای درونی رژیم بورژوا - آخوندی ایران در شرایط امپراتوری سرمایه. بعلاوه، کم و بیش علت کلنجر کارگزاران مکتبی و «غیر» مکتبی بیت ولایت در اوضاع و احوال جاری را نیز بدست می دهد.

#### من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم

استاد و کارشناس سفارشی، سوای ایرادهای وارد یا «نا» واردش از متولیان استبداد جدید، از منشاء تاثیر قانون اساسی آخوندی و از «چپ» رویهای رژیم «اسلامی»! جل الخالق! از قضا چیزهائی در باره مسائل «اقتصاد ایران» در گذشته و حال گفته، راهکارهائی جهت «اصلاح حکمرانی» پیشنهاد کرده، که بنظر من فاقد اعتبار علمی و تاریخی، کلی جای حرف دارد. بعنوان استاد، او زیست جمعی انسانها را تابع مطلق قوانین کور اقتصادی، عاملی برای افزایش رشد اقتصادی ادراک میکند و بعنوان کارشناس ارشد، خادم بی چون و چرای سرمایه و در رکاب حکام وقت شمشیر میزند، استبدادی یا غیر استبدادی، شاهنشاهی یا اسلامی... برایش هیچ فرقی نمی کند، کافی است که حافظ مالکیت باشند، امنیت سرمایه را برای افزایش رشد اقتصادی تامین کنند. بعنوان استاد و کارشناس ارشد، با «زیاده خواهی» نیروی کار و با مطالبات «نا» معقول مردم در هر زمانی سر ستیز دارد. دشمن جنبشهای اجتماعی است، چون رشد اقتصادی را مختل می کنند و از انقلابات اجتماعی بیزار است، چون رشد اقتصادی را کاهش میدهند... ایراد میگیرد تا رشد اقتصادی کاهش نیابد. پیشنهاد می دهد تا رشد اقتصادی افزایش یابد... به چند مورد اشاره میکنم: «در دوران بعد از انقلاب عملکرد اقتصاد ایران از نظر رشد اقتصادی ضعیف بوده است... موجب تنزل جایگاه

کشور ما در جهان... شده است» (ص ۲۰) «... محیط کسب و کار برای رشد و توسعه اقتصادی بشدت بازدارنده بوده است» (ص ۳۰) «... محیط اقتصادی ایران برای توسعه اقتصادی بویژه از دید صاحبان کسب و کار خصوصی پیش برنده نیست» (ص ۳۲) «در دوره بعد از انقلاب دولت با اولویت دادن به توزیع درآمد و نادیده گرفتن اولویت رشد اقتصادی موجب بهبود وضع مسکن، بهداشت، درمان و آموزش مردم تهیدست شده، لیکن بدلیل تخصیص ناکارآمد منابع، زیان سنگینی متوجه اقتصاد کشور کرده است» (ص ۳۳) «جهانی شدن نقش عامل بین المللی در توسعه اقتصادی را افزایش داد و آزادی عمل دولتها را در اتخاذ سیاستهای اقتصادی و حتی نحوه حکومت داری کاسته است.» یا «امروزه حفظ امنیت ملی کشورها در گرو همزیستی مسالمت آمیز و همگرایی با ارزشهای جهانی بویژه صلح، حقوق بشر و دموکراسی است... نظم نوین جهانی الزاماتی را در پیش پای کشورهای مختلف می گذارد که بی توجه به آن نمی توان از ثمرات جهانی شدن بهره مند شد. دولت ما با نظم جهانی مشکل دارد...» (ص ۳۷) «اتخاذ سیاست انقلابی در قبال کشورهای منطقه و قدرتهای شرق و غرب در دهه اول انقلاب منجر به انزوای سیاسی ایران در صحنه بین المللی و تحمیل جنگ خانمانسوز به ایران و باعث تحریم اقتصادی شد.» «در دهه اول انقلاب به دلیل همین نگرش منفی، دولت ایران بسیاری از قراردادهای تجاری و صنعتی را لغو کرد و اقدام به مصادره اموال شرکتهای خارجی در ایران نمود.» (ص ۳۸) و اینکه «دستاوردهای کشور در زمینه آموزش، بهداشت و درمان، مسکن و کاهش فقر درخور توجه است. اما سیستم یارانه های غیرمستقیم (بویژه یارانه انرژی) بیشتر به نفع اغنیا بوده تا فقرا... پس انداز از دست رفته... ۹۰ میلیارد دلار برآورد شده... اگر این مبلغ با نرخ بهره ۲ درصد در بانک گذاشته می شد نرخ رشدی در حدود ۲ درصد برای ما بارمغان می آورد... مبلغ ۱۰۰ میلیارد دلار در جنگ از دست دادیم و ۹۰ میلیارد دلار هم از طریق پرداخت یارانه ای غیر هدفمند... این وجوه اگر صرف سرمایه گذاری در کشور می شد، حداقل یک رشد ۴ درصدی عاید اقتصاد کشور می گردید.» (ص ۳۹ و ۴۰) چندین و چند خروار از این ایرادهای وارد یا «نا» وارد! لیکن با نگاهی بشدت کاسبکارانه، در جهت منافع بانکها و صاحبان کسب و کار خصوصی... ولی استاد، امروز همه می دانند که دولت شما در دوران قبل از انقلاب به «توزیع درآمد» اولویت نمی داد. در قبال کشورهای منطقه و قدرتهای شرق و غرب هم «سیاست انقلابی» نداشت. نه اموال شرکتهای خارجی را مصادره کرد و نه با نظم «قدیم» جهان مشکل داشت... طبق آمار و ارقام «دقیق» خودتان با رشد اقتصادی اندک و پرنوسان هم روبرو نبود... اما بهمان شدتی که در دل شما و «مردم شما» جای داشت، از قضا منفور مردم ما بود. تا اینکه عاقبت، همینکه شرایط بومی و بین المللی، بدلالی کاملا قابل فهم، بروز مطالبات سرکوب شده و اعتراض جمعی فرودستان کشور را اجازه داد... در جنگی تن به تن با

ایران را در مد نظر دارم. منظورم تحولاتی است که بعد از مصادره انقلاب بهمن بسود مالکان و اربابان پشت پرده، بعد از «ذبح اسلامی» جمهوری بدست وقفی خوران وطنی و شرکاء در فردای پیروزی بزرگ مردم ایران در قبال رژیم منحط پهلوی و با استقرار یک رژیم بورژوا - آخوندی ارزان در کشورمان... مقدور نشد.

### برآمد مبارزه طبقاتی

تردید ندارم که توپ و تشرهای مصلحتی این اقتصادباز قسم خورده، وکیل دیر خاسته مارشالیسم جویده... با توجه به رشد معکوس تولید و مصرف در دنیای حاضر - از سقوط سراسری بورس و معاملات فرضی گرفته تا آشفتگیهای مالی و پولی، عدم تحرک عمومی اقتصاد، پس رفت صنایع و فن آوری، افزایش تصاعدی نرخ بیکاری از سوئی و تنزل نرخ سود سرمایه بطریق اولی + تشدید ستیز بزرگان برای بلعیدن خردان، حرص حضرات برای تسلط بر منابع مواد خام و انرژی در مناطق خودی و غیر خودی... حکایت از آن دارد که نامبرده بیشتر نگران برآمد تقابل «کار و سرمایه»، بالا گرفتن نبرد کار زنده و متفکر در قبال کار مرده و متراکم، نگران اوج جدال نیروهای «فقر و ثروت» در سطح ملی و بین‌المللی است. پای یک مبارزه آشکار طبقاتی بر سر مدیریت جامعه در میان است... ولی چه می شود کرد؟ استاد گوشش بدھکار نیست. اصلاً نمی‌خواهد در باره دیالکتیک تکامل زیست جمعی انسانها بر محور تولید اجتماعی، در باره چگونگی رشد سرمایه در بستر مالکیت خصوصی و در همین دوپست سال اخیر، در باره قواعد بازی کارتلسم، موضوع رقابت سلاطین مالی و صنعتی و تسلیحاتی و مستغلات بر سر کنترل انحصاری تولید و بازرگانی جهان برای حصول سود حداکثر... چیزی بشنود. در مقابل، هشدار میدهد که رژیم ولایت، هنوز خود را از شر فشار انقلابی مردم خلاص نکرده، هنوز قانون اساسی موجود را بسود سرمایه تغییر نداده... «اصل ۴۴ دامنه فعالیت بخش خصوصی را محدود کرده است، مصادره‌های گسترده در دهه اول انقلاب، حقوق مالکیت خصوصی را تضعیف کرده است... دادگاههای تخصیصی برای رسیدگی به دعاوی تجاری موجب تضعیف بیشتر حقوق مالکیت شده است... قانون کار در شکل کنونی آن موجب تضعیف مالکیت است... عقب‌ماندگی نظام مالی، شامل بانکها و بورس اوراق بهادار، عامل بازدارنده برای بخش خصوصی داخلی و خارجی است...» (ص ۴۳) «واگذاری شرکتهای دولتی به بخش خصوصی باید با جدیت دنبال شود، دسترسی منصفانه به اعتبارات بانکی و ارز برای بخش خصوصی فراهم آید...» (ص ۴۶) «به بانکهای خصوصی اجازه تأسیس و رقابت داده شود، سقف نرخهای بهره بانکی برای سپرده‌ها و اعتبارات به تدریج باید برداشته شود، تخصیص اجباری منابع بانکها به بخش عمومی از میان برداشته شود» (ص ۴۷).

یکی می‌مرد از درد بینوایی

یکی می‌گفت خانوم زردک می‌خواهی

مردم «حقیر» ایران از پا درآمد. «محرومان شهری نیروی اصلی حامی انقلاب بوده اند. مردم محروم شهر و روستا ستون فقرات نیروهای مدافع انقلاب در زمان جنگ بوده‌اند.» (ص ۳۹) ملاحظه می‌کنید، استاد. پس بگور پدر شیخ و شاه، مالک و ارباب و سرمایه دار... بنظر من، آن «اقتصادی» که کاری با نیازمندیهای مادی و معنوی جامعه ندارد، در جهت رفع احتیاجات مصرفی مردم در این یا آن دوران مشخص تاریخی حرکت نمی‌کند... بکلی بی‌معنی، حرف مفت است. بعلاوه، تجربه نشان داده که بازیهای «اقتصادی» شما هم، امروز مثل دیروز، به استبداد و به ارتجاع داخلی و خارجی خدمت می‌کند، منافع مالک و ارباب و سرمایه دار در سطح ملی و بین‌المللی را در مد نظر دارد. از من گفتن...

میگوید: «... خواننده می‌تواند با مطالعه این کتاب با مسائل و چالشهای اصلی اقتصاد ایران در دوران معاصر آشنا شود و راهبردها و سیاستهای پیشنهادی نویسنده را در حوزه سیاستهای مالی و پولی، فقر و نابرابری درآمد، سیاست صنعتی و فن آوری، سرمایه گذاری خارجی، چگونگی مصرف درآمدهای نفتی و اصلاح کیفیت حکمرانی یا نظام تدبیر، ارزیابی کند» (ص ۱۰) درسهای مربوط به مسائل و چالشهای اصلی «اقتصاد ایران» در دوران معاصر، بجای خود. اما راهبردها و سیاستهای پیشنهادی نویسنده... با توجه به عدم تحرک عمومی اقتصاد، کساد بازار، پس رفت تولید و بازرگانی و... در دنیای حاضر - تا کور شود هرآنکه نتواند دید! اصلاً ویژه یک کشور خاص نیست و تمام کشورهای ریز و درشت سرمایه داری را دربر می‌گیرد. پس این شیر «پاک» خورده! ایران که هیچ... از قضا راه حل مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و... در تمام کشورهای جهان حاضر را در آستین خود پنهان دارد! ولی خودمانیم، اصلاً این بحث گل و گشاد، خررنگ کن و آکادمیک برای کیست؟ می‌گوید: «... انتظار می‌رود کتاب حاضر مخاطبان اصلی خود را در میان همکاران دانشگاهی در رشته های علوم اجتماعی، دانشجویان کارشناسی ارشد و دکترای رشته اقتصاد، سیاست‌گزاران اقتصادی و مدیران بخش دولتی پیدا کند» (ص ۱۶).

از روی مخاطبان مطلوب نگارنده... خواننده می‌تواند جهت راهبردها و سیاستهای پیشنهادی استاد مدعی را براحتی تشخیص دهد. ارزیابی تمام این راهبردها و سیاستهای پیشنهادی... شامل نه فصل موعظه ارزان در مدح مالکیت خصوصی، اقتصاد بازار و شیوه سرمایه داری تولید... پیشکش کارگزاران امروز و فردای بیت ولایت. من میخواهم به بعضی نکات «عرض حال» نویسنده اشاره کرده و از روی تعبیر جویده و باطل، دریافتهای وارونه استاد وطنی از موضوع علم اقتصاد، انگیزه تولید در فرآیند زیست جمعی انسانها در این یا آن دوران مشخص تاریخی پرده بردارم. بعلاوه، روی سختم با کارگران و زحمتکشان، با فرودستان شهری و روستائی است و لزوم تحولات ساختاری در مسیر نیازهای فوری و منافع استراتژیک نیروی کار در جغرافیای سیاسی

### شکل و مضمون جمهوری

استقرار جمهوری در جغرافیای سیاسی ایران - یعنی یک جنبش آگاهانه و سازمانیافته اجتماعی برای درهم شکستن استبداد، بخاطر ویران کردن ساختارهای اقتصادی، زمینه های مادی و معنوی خودکامگی با مصادره تمام دارائی و املاک سردمداران رژیم خلافت، مکتبی و «غیر» مکتبی، روحانی و سپاهی و امنیتی، اداری و دانشگاهی و... یک الزام تاریخی است. بحث مشکوک «عقب ماندگی» ایران... پیشکش هواداران. بنظر من، لفاظی استادان سفارشی بر سر «رشد اقتصادی»! ریاکارانه، حقه بازی محض است. هشدار. استبداد، امروز مثل دیروز، در عمل باعث نوعی آرایش «همگانی»! حقوق «یکسان»! در بالا و پائین میگردد. آرایش طبقاتی جامعه را مخدوش کرده و بر روی وجه تمایز فقیر و غنی، مطالبات فوری و دورنمای متقابل دارا و ندار... سرپوش می گذارد. عناصر «واقع بین» نظام کارفرمائی! بازمانده استبداد قدیم و هم پس خورده های استبداد جدید را «متحد» فرودستان جلوه می دهد... ساده لوحی اصلا روا نیست. باید بنحوی با «بدنه» این جامعه زنده و متحرک پیوند خورد، باید مطالبات فوری مردم را بدرستی فهمید و با نیروی کار در این شرایط دشوار همراه شد، با تقویت جنبش اجتماعی کارگران در سراسر کشور، از همین امروز بر روی مضمون طبقاتی «جمهوری» اثر گذاشت...

### پس مانده قرون منقضي

برای اقتصادباز قسم خورده وطنی، جنبش آگاهانه و سازمانیافته اجتماعی برای درهم شکستن استبداد، بخاطر ویران کردن ساختارهای اقتصادی... مصادره تمام املاک و دارائی سردمداران رژیم خلافت... اینها همه «مغرضانه»! اصلا موضوعیت ندارد. او فقط بفکر «رشد اقتصادی» است. فهرستی مدرج بدست داده - رشد اندک و پرنوسان اقتصادی، توزیع نابرابر ثمرات رشد، شکاف تکنولوژیک با دنیای پیشرفته، رقابت پذیری اندک اقتصاد ایران، تخریب منابع و محیط زیست، بیکاری گسترده نیروی کار در دوره بعد از انقلاب - و می رود تا علل بروز «مسائل اساسی اقتصاد ایران» را از «منظر اقتصاد سیاسی» تبیین کند. از «منظر اقتصاد سیاسی»! منظورش از این اصطلاح غلط انداز چیست؟ میگوید: «در این شیوه، نقش دولت و مناسبات آن با طبقات اجتماعی در تحول اقتصاد کشور برجسته می شود.» (ص ۱۸ و ۱۹)

این تعریف مضحک از «اقتصاد سیاسی»! نشان میدهد که مشاور خلافت چقدر پا درهواست. بزعم این کارگزار «غیر» مکتبی بیت ولایت، گویا اقتصاد سیاسی ابزاری است برای اندازه گیری «نقش دولت... در تحول اقتصادی...»! تازه، دولت مطلوب او نیز یک «عامل» فرضی - خادمی است «بی» غرض و مرض! که مبیایست رشد اقتصادی، توزیع ثمرات رشد و... را در جهت منافع آنی و آتی «همگان»! مالک و سرمایه دار و نیروی کار و... سازمان دهد. فرمولی مستعمل و آشنا، پس مانده قرون منقضي که نظریه باستانی آدم

اسمیت در باره «درآمد ملی - ناشی از مزد و سود سرمایه و بهره مالکانه» را تداعی میکند. ولی چند سطر پائین تر، میگوید: «... من به عمد وارد مسائل ساختاری اقتصاد ایران - شامل اتکای اقتصاد کشور به منابع طبیعی، تداوم حیات مناسبات تولید ماقبل سرمایه داری در کنار مناسبات سرمایه داری، سلطه اقتصاد دولتی، بی ثباتی اقتصادی و غیره - نمی شوم.» (ص ۱۹) عجب! پس تکلیف «تبیین علل بروز مسائل اساسی اقتصاد ایران از منظر اقتصاد سیاسی»! چه می شود؟ این تناقض گوئی برای چیست؟ در این ارتباط، لام تا کام حرفی نمی زند. ولی تا دلتان بخواهد آمار و ارقام رسمی را بکار می گیرد، آمارهای شاهنشاهی و اسلامی، گزارشات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و... تا از سوئی استبداد کهن، ارباب سابق را توجیه کند، و از طرف دیگر استفراغ قرون منقضي، تفاله های اقتصادی غرب استعماری را برای «رشد اقتصادی» ایران در اوضاع و احوال جاری «معتبر» بنمایاند. «رشد سرانه... در دوره قبل از انقلاب... از رشد متوسط سالانه ۷/۵۳ در صد برخوردار شد...» یا اینکه «رشد تولید ناخالص... در سال ۱۳۸۱ به میزان ۲۰/۶ در صد کمتر از سال ۱۳۵۵ و در حدود رشد در سال ۱۳۵۲ بود.» (ص ۲۰) «ترخ بیکاری از ۱۰/۲ در صد در سال ۱۳۵۵ به ۱۴/۳ در صد در سال ۱۳۸۱ افزایش داشته است.» (ص ۲۸).

عجب «تر» اینکه، کارشناس ارشد بیت ولایت مرتب از مسائل «اقتصاد ایران»! و نه از مسائل اقتصادی در ایران، صحبت میکند. علت چیست؟ اقتصاد ایرانی و فرنگی دیگر چه صیغه ای است؟ یعنی، اصطلاح علمی «اقتصاد پولی و بازار یا اقتصاد سرمایه داری» گویا نیست؟ مگر اینکه پای یک صورتبندی اقتصادی - اجتماعی دیگر، یک دوران تاریخی متاخر یا متقدم در میان باشد! حتی دیر باورانی که امپراتوری شوروی را «سوسیالیستی» ارزیابی میکردند! یا هواداران سابق چین و آلبانی و کوبا و... فرض میکنیم که ریگی بکفش نداشته باشند! دیگر نمی توانند یا نباید منکر امپراتوری سرمایه در جهان حاضر باشند، که در قالب کشورها و دولتهای جداگانه، پیشرفته و پس مانده... عمل میکنند - که ایران را هم دربر میگیرد. چیزی که اصلا گنگ و مبهم نیست. پس این داستان «اقتصاد ایران»! از کجا آب میخورد؟ آیا دلیلی تاریخی و موجه برای جدا کردن «اقتصاد ایران» از امپراتوری سرمایه وجود دارد؟ سودش برای کیست و زیانش نصیب چه کسی می شود؟ یا شاید حاصل یک «اشتباه لپی» باشد! خیر، اصلا اینطور نیست - زمانه پندی آزاد وار داد مرا. حال چرا؟ خلاصه میگویم. بنظر من، جمله رندانه استاد وطنی، جمله کشار داخل پراتنز در گفتار فوق، کلید حل معما را در خود پنهان دارد. اما او «به عمد» وارد این بازی نمی شود. نمی خواهد چیزی در باره تفاوت تاریخی میان «مسائل اقتصاد ایران» و مسائل اقتصادی در ایران بگوید. در واقع، تعریف جناب از «اقتصاد ایران»! همان است که در پراتنز گذاشته است. بزعم این کارشناس ارشد استبداد قدیمی و جدید، گویا ایران و

نمی‌داند. عجب! بزعم این ساقی طنز استبداد قدیمی و جدید، اقتصاد برای رشد اقتصادی است و نه برای رفع نیازمندیهای مصرفی جامعه. تا جائیکه حاضر است زیست جمعی انسانها را فدای «رشد اقتصادی» کند. چرا؟ خیلی ساده است. چون او دیگر انسان نیست. فقط ظاهری انسانی دارد. ولی تا مغز استخوان حاوی و حامل خصائل پول و سرمایه است و پول و سرمایه هم با مالکیت، یعنی با غارت و چپاول و کلاهبرداری و راهزنی و... عجین. میگوید: «... به دلیل عقب ماندگی اقتصاد کشور و رشد اندک و پر نوسان اقتصادی، سطح رفاه عمومی تنزل یافته و فقر و نابرابری به رغم مساعی دولت همچنان در ابعاد وسیع تداوم دارد.» (ص ۳۰) پس خطاب به حکام ولایت هشدار میدهد: «دامه فقر، نابرابری و بیکاری، می‌تواند ثبات اجتماعی و اقتصادی کشور را به مخاطره اندازد.» (همان ص) گفته بودم که توپ و تشر مصلحتی استاد حکایت از برآمد تقابل «کار و سرمایه» دارد، به مبارزه آشکار نیروهای «فقر و ثروت» بر سر مدیریت جامعه باز میگردد - شاهد از غیب رسید. فرض میکنیم که عقب ماندگی اقتصادی در ایران... باعث فقر و بیکاری و تنزل رفاه عمومی باشد! ولی آمریکا و اروپا که با معضل عقب ماندگی اقتصادی روبرو نیستند. پس افزایش فقر و بیکاری و تنزل رفاه عمومی و... در این بخشهای پیشرفته، خاصه در این چند سال اخیر، از کجاست؟ اصلا علت چیست که اقتصاد، که در اصل هدفی در خود ندارد و میبایست به نیازمندیهای مصرفی جامعه پاسخ بگوید... از قضا مولد فقر و بدبختی و خانه بدوشی برای مردم، برای نیروی کار در کشورهای پیشرفته و پس مانده است؟ در این باره، اقتصادباز وطنی خفقان مرگ گرفته، لام تا کام چیزی نمی‌گوید. ولی این سکوت مصلحتی، همراه با انواع حقه بازیهای «علمی»! در باره عقب ماندگی و رشد نازل اقتصادی... بی دلیل نیست. چون اصطلاح «رشد اقتصادی» و یا همان «افزایش سرانه تولید ناخالص ملی» به مالکیت خصوصی متداول، به شیوه سرمایه داری تولید و تقابل نیروهای فقر و ثروت در اوضاع و احوال جاری اشاره نمی‌کند، خصلت طبقاتی دول پیشرفته و پس مانده سرمایه داری را نشان نمی‌دهد. این است که هر شارلاتانی، برای لاپوشی حقایق اقتصادی و اجتماعی، مثل نقل و نبات اصطلاحات «علمی» بلغور میکند. جهت اطلاع اقتصادباز وطنی، همینقدر میگویم که تمرکز عمودی «ثروت» و توسعه عرضی «فقر» در دوران معاصر گره کور سرمایه داری و با هر پسوند و پیشوندی است. از آنجا که شیوه سرمایه داری تولید، از قضا با عامل غیراقتصادی «حق» مالکیت خصوصی بر وسائل تولید اجتماعی ملازمه دارد، بطور طبیعی حاوی نابرابری، مولد فقر است. بطور منظم مناسبات مطلوب مالکان مسلح وسائل تولید اجتماعی را بازآفرینی میکند. دولتی که حافظ این مناسبات اقتصادی - اجتماعی است اصلاً نمی‌تواند «بی» غرض و مرض باشد و نیست - شاهنشاهی یا اسلامی و... در رکاب مالکان و اربابان و سرمایه‌داران ریز و درشت شمشیر می‌زند.

رضا خسروی

بلحاظ اقتصادی، یا بقول خودش «از منظر اقتصاد سیاسی»! در قرون وسطی بسر میبرد و هنوز در ردیف کشورهای سرمایه داری جهان امروز قرار نگرفته است. پای یک بحث تقلبی بر سر «شیوه تولید آسیائی» در میان است. من این بازی ارزان ملیون وطنی را، زمانی که استاد «نو» خاسته، هنوز در رکاب استبداد کهن شمشیر میزد... تجربه کرده‌ام.

شیوه آسیائی تولید، اصطلاحی است که مارکس بکار برده تا وجه تمایز تاریخی میان دو صورتبندی اقتصادی - اجتماعی متداول در اروپا و آسیا در قرون منقضى را نشان دهد. مبنی بر اینکه بازیگران واقعی تولید اجتماعی در آسیا، بدلائی آشکار و پنهان! هنوز با مناسبات عهد عتیق تسویه حساب نکرده و در شرایط نوعی مالکیت سلطانی، شیوه کهن تولید و بی حقوقی مطلق بسر می‌برند. من از این «شیوه آسیائی تولید»! که مارکس بدان اشاره کرده، یک چنین دریافتی دارم و لاغیر. از این تعبیر مارکس در قرون منقضى - عوامل بورژوازی و امپریالیسم، مالکان و اربابان خرد و متوسط، ملیون و تروتسکیستها و کائوتسکیستهاى وطنی، هواداران جاودانگی مالکیت خصوصی، اقتصاد رقابتی و شیوه سرمایه داری تولید... آنانکه با مبارزه آگاهانه و سازمانیافته طبقه کارگر در قبال بورژوازی بر سر قدرت سیاسی، بر سر مدیریت جامعه در یک جغرافیای معلوم سیاسی سر ستیز دارند، شاخی تراشیدند تا بنام مارکس! سدی در برابر حرکت تاریخ بنا کنند، جلوی تحولات ساختاری در مسیر نیازهای فوری و منافع استراتژیک نیروی کار در جغرافیای سیاسی ایران را بگیرند... منشاء داستان مضحک «اقتصاد ایران»! که بیشتر به آن اشاره کردم. خوشا به حال آقای همایون کاتوزیان و شرکاء.

### موضوع علم اقتصاد

اقتصاد سیاسی علمی است که قوانین اجتماعی تولید و توزیع فرآورده های مصرفی را در این یا آن مرحله از تکامل تاریخی جامعه بشری بررسی میکند. تولید نعمات مادی، اساس زیست جمعی انسانهاست. برای زیستن - انسانها به خوراک، پوشاک و لوازم دیگری از این دست احتیاج دارند و برای رفع نیازمندیهای مصرفی خود ناگزیر به تولید روی آورده و کار میکنند. یعنی، به نبرد با طبیعت برمی‌خیزند، نه انفرادی، بلکه بصورت دستجمعی، بشکل گروهی و در جامعه. پس تولید همیشه و در هر شرایطی، خصلت اجتماعی دارد، و کار نیز، در اصل یک فعالیت اجتماعی است... (نقل از اقتصاد سیاسی، از انتشارات آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، شعبه اقتصاد، جلد دوم، ص ۷ - بزبان آلمانی، سال ۱۹۵۵ میلادی) پیداست که تولید، در مسیر بازآفرینی حیات مادی و معنوی جامعه، نقشی کلیدی دارد - با کار و فعالیت گروهی، دستی یا بکمک ماشینهای بدوی و پیشرفته... برای رفع نیازمندیهای مصرفی جامعه صورت میگیرد و برخلاف جعلیات دیروز و امروز «هل فن»! اصلا هدفی در خود ندارد. مثل اینکه جناب کارشناس ارشد ولایت، حرف دیگری میزند، رفع نیازمندیهای مصرفی جامعه را برای «اقتصاد»! کافی

## باز هم سخنی چند با آیت الله منتظری اندر باب مفهوم استالین ستیزی باب اول

روز ۱۲ مرداد ۱۳۸۸، تلویزیون فارسی بی.بی.سی. انگلیس، عبارتی گزینشی از بیانیه آیت الله منتظری مبنی بر محکوم نمودن محاکمه یکصد نفر از دستگیر شدگان حوادث بعد از برگزاری انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری را پخش کرد که در آن گفته می شد: «آیت الله منتظری تشکیل این دادگاه را مشابه دادگاههای استالینی دانست.» گزینش و بزرگنمایی چنین عباراتی از سوی رسانه های انگلیسی و همپالگی آنها در اقصا نقاط عالم، نه تنها تازگی ندارد حتی، دارای نزدیک به یک سده سابقه هم می باشد. ولذا، در جواب این عبارت، مطلبی با عنوان «از این سخنان گوش مان پر است. اگر حرف تازه ای دارید، بزنید!» تهیه کرده و با برخورد انتقادی به همین عبارت در بیانات آیت الله منتظری، با یادآوری نمونه هائی، عدالت ستیزی تاریخی زورمندان و مستبدان را مورد نکوهش قرار دادم.

دفتر آیت الله منتظری نیز با ارسال نامه ای حاوی سه بند، پاسخ اینجانب را دادند. ضمن اعلام سپاسگزاری خود از جوابیه ایشان، لازم به ذکر است که خود جوابیه دفتر آیت الله منتظری حاوی نکاتی است که بخودی خود محل انتقاد می باشد. بدین جهت، کوشش می کنم در حد امکان بدان بپردازم. اما، قبل از پرداختن به اصل موضوع، مقدمتا اشاره به چند مسئله را ضروری می دانم:

اول - انتقاد من از آیت الله منتظری، صرفا ناشی از احترام عمیقم به این شخصیت روحانی-سیاسی می باشد. تاریخ سی سال حاکمیت دینی ایران هم نشان داد که ایشان و روحانیونی مثل آیت الله طالقانی، گل شهری و... جزو آن عده معدودی از روحانیون هستند که در جامعه روحانیت، استثناهائی از قاعده کلی می باشند. به سخن دیگر، آیت الله منتظریها، حلاج ها و نسیمی های زمان ما هستند که با «انا الحق» خود، قربانی فتنه های روحانیون شدند.

دوم - در مورد عزت و بزرگواری شخصیت انسانی آیت الله منتظری همین بس که در مقابل سی سال کشتار مداوم مبارزان کشور بدست حاکمیت اسلامی ایران، جانانه ایستاده است و در اعتراض به قتل عام چندین هزار زندانی سیاسی به فرمان آیت الله خمینی، که خود سید و اولاد پیغمبر هم بود، از دایره حاکمیت سیاسی ایران بیرون رانده شدند.

سوم - اگر چه در این نوشتار هم مثل نوشتار قبلی، آیت الله منتظری را مخاطب خود قرار می دهم ولی، طرف اصلی سختم نه ایشان، بلکه، فرزندان بورژوا شده آن برده داران، خوانین و فئودالها، بعبارت صحیح تر، برده داران و فئودالان مدرن و متمدن و هواداران بی خیر و ناآگاه آنهاست که، در طول تاریخ، برای لحظه ای هم شمشیر حقیقت ستیزی و عدالت کشی خود را بر زمین ننهاده اند. به همین سبب هم

من قویا مخالف آنم که صدای آیت الله منتظری را در میان صداهاى آنها بشنوم.

چهارم - با توجه به اینکه متن جوابیه دفتر حضرت آیت الله منتظری انتشار بیرونی نیافته و به آدرس شخصی بنده ارسال شده است، من هم، ابتدا در نظر داشتم همین مطلب را فقط به دفتر ایشان ارسال کنم. ولی، بعد از به پایان بردن آن، حیفم آمد که با دوستان دور و نزدیک و حتی دشمنان عدالت اجتماعی نیز در میان نگذارم.

در بند اول جوابیه دفتر آیت منتظری آمده است: «اولا - نقل داستان دادگاههای استالینی و اعتراف گیریهای وحشتناک او از دوستان و همفکران خود منحصر به نویسندگان غربی نمی باشد تا شما همه آنها را - همچو اتهام رایج روز - متهم به جاسوسی غرب و آمریکا بکنید. بلکه نویسندگان غیر غربی نیز همین مطلب را در نوشته های خود نقل کرده اند. از آن جمله ادوارد رازینسکی در کتاب خود به نام زندگینامه استالین، با ترجمه مهوش غلامی، انتشارات مؤسسه اطلاعات. مگر این که بگوئید: او و هر کسی این مطالب را می گوید همگی جاسوسهای غربی هستند.» این بند حیرت انگیزترین جواب ایشان می باشد. اولاً، من نمی خواهم بدانم آقای ادوارد رازینسکی اهل کدام کشور است و یا بکدام ملیت تعلق دارد. چرا که از نظر من، این مسئله کاملاً فاقد اهمیت است. اما، آقای منتظری اگر نه بسیار بهتر از من، حداقل در حد من می دانند که امر جاسوسی، مأموریت و نمایندگی اطلاعاتی و غیره به نفع کشور دیگری، به تابعیت و یا ملیت فرد بستگی ندارد. در همین ایران خود ما، هزاران جاسوس آمریکا، انگلیس و دیگر کشورها فعالیت می کرده و می کنند و همه آنها، منهای موارد معدود و استثنائی، آنها هم تحت پوششهای مختلف، تابعیت ایرانی داشته و دارند. جاسوسی، مأموریت اطلاعاتی و غیره، امری است که با منافع این و یا آن دولت، این و یا آن طبقه اجتماعی پیوند دارد و این مسئله، بخصوص در نمونه اتحاد شوروی با برجستگی غریبی مشهود است. در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی سابق، کمتر جاسوس و مأمور اطلاعاتی را می توان معرفی کرد که تابعیت غربی و یا آمریکائی داشته باشد. اما، تا دلت بخواهد این مسئله در سطوح بالای دولتی و حزبی رایج بود و در روسیه «مستقل» هم همینطور. خلاصه کنم: اینکه آقای رازینسکی غربی هست یا نیست، صورت مسئله را تغییر نمی دهد. مهم این نیست که ادوارد رازینسکی ها آسیائی یا آفریقائی، اروپائی و یا آمریکائی باشند. مهم این است که بر اساس کدام مبانی فکری، عقیدتی و جهان بینی، در خدمت منافع کدام طبقه اجتماعی بوده و در چه جهتی جاسوسی که جای خود دارد، حتی تبلیغ، ترویج و کار می کنند، مطلب می نویسند و چه بخشی از واقعیات را روشن می سازند و یا تحریف می کنند. وانگهی، آیا آیت الله منتظری می توانند حتی یک کتاب از انتشارات مؤسسه اطلاعات معرفی کنند که مبین، مبشر و منادی منطق و عقل انسانی باشد؟

شدت بیشتری محکوم کرده و از گردانندگان آنها اظهار برائت می‌کنیم، ولی آنها چه ربطی به اسلام و روحانیت دارند؟ اگر در یک صنفی عده‌ای کار خلاف عقل و منطق انسانی کردند نباید تمام آن صنف را به جرم آن عده محکوم نمود. این چه قضاوتی است که شما می‌کنید؟ ما نیز قبول داریم که در طول تاریخ از مقدسات مردم و از جمله، ادیان الهی عده‌ای سوء استفاده کرده و بدین وسیله مخالفان خود را سرکوب نموده‌اند. مگر این سوء استفاده منحصر به متولیان ادیان است. «اولاً: من مثل آیت الله منتظری فکر نمی‌کنم صرف محکوم کردن یک عمل خلاف، باید با فراموش کردن آن و روحانیت مجری دادگاههای تفتیش عقاید مترادف باشد. ثانیاً: من با مضمون این نظر آیت الله منتظری که دادگاههای تفتیش عقاید را محکوم کرده‌اند و می‌گویند: «اگر در یک صنفی عده‌ای کار خلاف عقل و منطق انسانی کردند، نباید تمام آن صنف را بجرم آن عده محکوم کرد» و «سوء استفاده فقط منحصر به متولیان ادیان الهی نیست»، کاملاً موافقم. با این تفاوت که آیت الله منتظری با توجه به شخصیت و احساسات انسانی خویش، منهای عده کمی، همه روحانیت و متولیان ادیان الهی را مثل خود می‌پندارند. البته من هم آرزومند بوده و هستم که ای کاش چنین می‌بود، ولی، واقعیات تاریخی، از چیز دیگری حکایت می‌کنند. چگونه می‌توان نقش مخرب کنیسه‌ها، کلیساها، مساجد و دیگر اماکن دینی در دفاع از صاحبان قدرت را، اعمال روحانیت مسیحی در قرون وسطی، کشتار حقیقت و عدالت بدست روحانیت واتیکان، بویژه در دوره رهبری پاپ ژان پل دوم را، فتوهای جنون‌آمیز خاخامهای صهیونیست در اشغال اراضی فلسطین و سلاخی مردم آن و دیگر کشورها را و از همه ملموس‌تر، اقدامات و مال‌اندوزیهای غاصبانه و غیرقانونی جمیع روحانیت شیعه تحت رهبری آیت الله خمینی در همین مدت سی سال حاکمیت در ایران را که همه شاهدیم، به پای عده اندکی نوشت و اکثریت را مثل خود پنداشت؟ نه، حضرت آیت الله، اجازه بدهید این واقعیت را قبول کنیم که شما و عده اندکی مثل شما صرفاً استثنا از کل هستید و شما بهتر از هر کسی، حداقل بهتر و بیشتر از من می‌دانید که روحانیت و متولیان ادیان الهی، ساخته و آفریده طبقات اجتماعی غالب، بویژه برده داران بوده و بلحاظ معیشتی به آنها و سپس به فئودالها و امروز به سرمایه داران وابسته بوده و هستند. بنابر این، کلیت آنها بعنوان یک قاعده، مقدسات مردم را در جهت خدمت به صاحبان ثروت و قدرت مورد سوء استفاده قرار داده و توجیه گر و مدافع اعمال غیرانسانی و جنایات بی‌شمار آنها بوده و هستند و در تمام حق‌کشی‌ها، جنایتها و خونریزیهای آنها چه بطور مستقیم و چه غیرمستقیم شرکت داشته و دارند. اما، به تحقیق و بدرستی می‌توان روحانیونی از قبیل خود شما، آیت الله طالقانی، شیخ محمد خیابانی، مارتین لوترکینگ و عده کم شمار

حضرت آیت الله! مسئله جاسوسی و یا مأموریت اطلاعاتی همیشه و لزوماً بمعنی رفتن به اداره امنیتی این و یا آن کشور، پرکردن برگه استخدام و داشتن کارت شناسائی، تهیه و تقدیم گزارش و گرفتن حقوق در سرماه نیست. همین که چه کسی، با چه دیدگاهی از موقعیت و منافع به تعبیر شما روحانیون؛ طبقات مستکبر، در مقابل مستضعفان دفاع می‌کند، کافیست که گفته شود: چه کسی به کدام طبقه اجتماعی خدمت می‌کند. اصلاً، چرا راه دوری برویم؟ همین چند سال پیش، یک ایرانی در همین زمینه ترهاتی را در یک شبه کتاب بنام «خانه دائی یوسف» (منظور از یوسف، استالین است) جمع آوری کرد و وزارت اطلاعات ایران، یقیناً بدون اطلاع و اجازه نویسنده این ترهات، با هزینه خود، حداقل یک بار آن را تجدید چاپ نمود و در کشور پخش کرد. من در باره نویسنده این شبه کتاب (آقای اتابک)، کمترین تردیدی ندارم که وی جاسوس و یا مأمور اطلاعاتی آمریکا، غرب و یا جمهوری اسلامی ایران نیست و اما، کاملاً مطمئنم که آن چرندیات را بر اساس دیدگاه و منافع طبقاتی خاصی، بر اساس ایدئولوژی و منافع نظام سرمایه داری و بر مبنای تبلیغات و فضا سازیهای خصمانه غرب (منظور غرب ایدئولوژیک است نه جغرافیائی) نوشته است. سؤال این است: وزارت اطلاعات ایران چه نفعی از این کار می‌برد و چه هدفی را دنبال می‌کند؟ بنابراین، استالین ستیزی (عدالت کشی) لزوماً بمعنی جاسوسی و یا تابعیت غربی داشتن (منظور غرب جغرافیائی است) نمی‌تواند باشد. همین خود اینجانب را می‌بینید که این همه مطلب می‌نویسم، از عمرم مایه می‌گذارم، فکر و ذهنم را مشغول می‌دارم، بر خلاف اتهام رایج روز در کشورهای سرمایه داری، از جمله آنچنان که در کشور خود ما رایج بود و به همین بهانه هم صدها نفر از صادق ترین و دلاورترین فرزندان میهن ما در اسارتگاههای رژیم قبلی و فعلی کشته شدند، نه جاسوس و مأمور اطلاعاتی شوروی بوده‌ام و نه استالین در وصیتنامه اش مرا وکیل و وصی خود تعیین کرده است. من هم، از منظر اعتقاد طبقاتی، از دیدگاه منافع کارگران و زحمتکشان، در دفاع از حقوق و منافع استثمار شونده‌گان و اقشار محروم و ستمدیده جامعه، در حمایت از گرسنگان و فقیران و بی‌پناهان، سعی می‌کنم گوشه‌هائی از حقایق را روشن سازم. بنابراین، من بر این باورم و واقعیت این است که، امر جاسوسی به نفع بیگانه و یا حتی بسود کشور خویش، علاوه بر پیوستگی با تمایلات و دیدگاههای طبقاتی فرد مأمور، حتماً با مسائل دیگری هم بستگی دارد که موضوع بحث من و شما نیست.

در بند دوم جوابیه دفتر آیت الله منتظری، در جواب اشاره اینجانب به دادگاههای تفتیش عقاید در قرون وسطی، گفته می‌شود: «ثانیاً - دادگاههای تفتیش عقاید را ما نیز با

دیگری را فقط یک استثناء از کل قاعده در جامعه روحانیت بحساب آورد. شما بسیار خوب میدانید که هر روحانی به سهم خود یک سوداگر است و طرف معامله آن خداست. روحانی نماز می گذارد، روزه می گیرد، عبادت می کند، بمسجد و معبد می رود و در واقع، سر دنیای آخرت با خدای خود چانه زنی می کند تا در بهشت موعود، در کنار جویبار روان شراب با حوریان همیشه باکره، به عیش و عشرت مشغول شود. اگر این کار سوداگری نیست، پس چیست؟ آیا این هم قضاوت نادرستی است؟

بند سوم و پایانی جوابیه دفتر آیت الله منتظری چنین است: «ثالثاً - شما دادگاههای رایج در جهت اعتراف گیری را با صدر اسلام پیوند مستقیم دادید. یادآوری می شود: یک نمونه از این دادگاهها که در صدر اسلام بوده است را ذکر می کردید و به کلی گوئی بسنده نمی کردید. این در حالی است که درست در تاریخ ضد قضاوت شما وجود دارد و نمونه آن اقرار زن و نیز مردی است به زنا در حضور پیامبر (ص) و نیز حضرت امیر(ع) و انصراف آنان از شنیدن آن و اصرار آن شخص بر اقرار و ادامه روی گرداندن آن بزرگواران، تا بالاخره چهار مرتبه با اصرار، خود شخص اقرار می کند. و همچنین است روایاتی که صریحاً اعتراف در زندان و در حال تهدید و تخویف را مردود دانسته و قضاوت و اجرای حدود بر اساس چنین اعترافهایی را باطل و غیر شرعی اعلام داشته است که در کتاب وسایل الشیعه، کتاب الحدود ذکر شده است.» کاش می توانستم باور کنم که نقل روایت کوتاه اقرار بر گناه آن مرد و زن به زنا و تقبیح اعتراف در زندان و باطل شمردن اقرار در حال تهدید و تخویف افسانه نبود و با تبلیغ و ترویج در میان مسلمانان نهادینه می شد. زیرا، اولاً: روایات و احادیث چندان قابل اعتماد نیستند و ثانیاً: قرآن و واقعیت تاریخ دین اسلام و همه ادیان، علیرغم خواست و آرزوی من و شما، خلاف آن را نشان می دهند. این قصه بی شباهت با داستان آن کشیش آدمخور نیست که از فرط رحم دلی، زنگوله به پایش می بست تا مورچه ها به صدای زنگوله از سر راهش کنار روند و زیر پا نمانند. حتماً خواهید پرسید؛ طبق کدام شواهد؟ همینجا، بطور مختصر و گذرا به برخی از آنها فقط اشاره می کنم:

حضرت آیت الله! اول شما بگوئید بنظر شما، آیت الله خمینی بر این شیوه قضاوت در صدر اسلام و بی اعتباری اقرار و اعترافات در زندان و در زیر تهدید و تخویف آگاهی داشت؟ اگر جواب مثبت است، پس چرا هزاران انسان، از جمله بزرگان علمی و ادبی، سیاسی و دینی کشور را به توبه، ترک باور خود و اقرار به ناکرده وادار کرد؟ دوم، حکم قتل آن هفتصد نفر مردان قبیله بنی قریظه را که حضرت امیر در حضور پیغمبر اسلام سر برید، کدام دادگاه صادر کرده بود؟ هر چند من امیدوارم این هم یکی از آن روایات افسانه ای باشد. اما، پرسیدنی است که آنها به چه جرمی کشته شدند؟ آیا اگر به «گناه خویش» اقرار می کردند و

چرا که بقول معروف، این خمیر آب زیادی می برد.

حضرت آیت الله منتظری! اجازه می خواهم صحبت را با پرداختن به مسائل و واقعیات عینی تر، در ارتباط با همان مسئله استالین ستیزی ادامه داده و از شما بعنوان یک انسان سیاسی - مذهبی جامع الاطلاع سؤال کنم: بنظر شما، چرا بزرگترین و فجیع ترین حوادث و جنایات تاریخ بشری، حتی فجایع روزمره، بعد از چند روز، چند هفته و بعضاً بعد از چند ماه و چند سالی، بکلی فراموش می شوند ولی، «جنایات و محاکم استالینی» هیچ وقت از مد روز خارج نمی شود؟ من به نوبه خود جواب این سؤال را خواهم داد. اما، قبل از آن، اجازه می خواهم برخی فجایع دهشتناک تاریخ را فهرست وار و بصورت کلی بر شمارم.

توجه کنید! چرا و به چه علت، کشتار بربرمنشانه سیاهان آفریقا، منقرض کردن نسل نامیبیائیها، تاسمانیائیها، سرخپوستان سرزمینهای آتازونی، مردم بومی قاره استرالیا، به بردگی در آوردن دهها میلیون انسان، از جمله آفریقائیها در عصر امپراطوری اروپا، گرسنگی دادن و کشتار سی میلیون هندی، جمع آوری و کشتار هفتاد هزار نفر از کوچه

از قلع و قمع مخالفان و رقیبان داخلی در اروپا، آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری کمتر و کوچکتر است، مفهوم استالین ستیزی باز هم روشنتر می شود. به هر حال، هدف این نوشتار از برشماری این فهرست کوتاه و خلاصه شده، طرح این سؤال و یافتن پاسخ آن است که چرا بجای همه فجایع تاریخی، پرونده «جنایات استالین» همچنان باز نگه داشته می شود؟ شاید در رابطه با این فهرست مختصر، بحق، کلی گوئی را بر من ایراد بگیرید. لاکن، باید توجه داشت که در اینجا، قصد برشماری علل و عوامل همه فجایع تاریخ را ندارم و علاوه بر آن، با اینکه در باره هر یک از این موارد و هزاران هزار مورد دیگر، تحقیق و بررسی هائی بعمل آمده است ولی، باز هم نیازمند بررسی کارشناسانه جامع تر و دقیق تر می باشند که آنهم هدف این نوشتار نیست. این نوشتار ادامه دارد و اصل جوابیه دفتر حضرت آیت الله منتظری در پایان همین مطلب تقدیم خواهد شد.

ا. م. شیری

\*\*\*\*\*

### تک شماره: ۲ اورو

برای مکاتبه با ما میتوانید از آدرس الکترونیکی زیر استفاده کنید

Goun-e-Goun@hotmail.fr

**خواننده گرامی، ماهنامه‌ای که در دست دارید، تریبون آزادی است برای بحث و مناظره سالم در زمینه‌های ادبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... که اساس حرکت خود را بر محور روشنگری برای مبارزات ضد استبدادی، ضد استعماری بنا نهاده است.**

**این نشریه به هیچ گروه و حزبی وابستگی نداشته و از هیچ گرایش خاصی پیروی نمیکند. از همه علاقه‌مندان دعوت میکنیم از تریبون حاضر برای انعکاس نظرات خود استفاده نمایند.**

**گونه‌گون حق آزادی بیان، قلم و اندیشه را محترم شمرده و برای درج مطالب نگارندگان خود محدودیت نظری قائل نیست. همراهی فکری و کمک‌های مالی دیگر دوستان علاقمند برای پخش گسترده‌تر آن را با آغوش باز می‌پذیریم.**

**برای تهیه گونه‌گون به آدرس‌های زیر در**

**پاریس مراجعه شود:**

انتشارات خاوران 14, Cours de Vincennes, 75012 Paris

کیوسک‌های روزنامه فروشی:

- 84 rue de Cambonne, 75015 Paris

- 57 rue Passy, 75016 Paris

- 49 Av. Wagram, 75017, Paris

- 44, av. général Leclerc, 75014 Paris

و خیابانهای انگلیس و گردن زدن آنها در برج لندن، قلع و قمع مخالفان در کشورهای متروپل، از آن جمله، نابودکردن رهبری، اعضاء و حتی طرفداران حزب پلنگان سیاه تا آخرین نفر در زندانها و شهرهای آمریکا، از میان برداشتن رقیبان و مخالفان با استفاده از شیوه‌های ترور، تسویه حسابهای گروههای مافیائی، قتل‌های زنجیره‌ای، ساقط کردن هواپیماها، تصادفات ساختگی رانندگی، غرق کردن کشتی‌ها، کشتار قریب یکصد میلیون نفر انسان در جریان دو جنگ امپریالیستی جهانی و ویرانی کشورها، کشتار و از میان بردن دهها میلیون نفر در جنگهای متعدد محلی و منطقه‌ای از جمله، پنج میلیون ویتنامی و همچنین در جریان کودتاهای ضدملی و استعماری، تاراجها و کشتارهای بیشمار در مستعمرات، بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی بوسیله دولت آمریکا، دفن زباله‌های اتمی و شیمیائی در مستعمرات، کشورهای اشغالی و کشورهای فقیر بویژه، آفریقائی که منجر به کشته شدن و آسیب وارد آمدن به صدها هزار انسان بیگناه می‌گردد و ده‌ها سال دیگر نیز قربانی خواهد گرفت (یک نمونه: بگزارش تلویزیون یورو نیوز، اخیرا در اثر دفن ۵۰۰ هزار تن زباله‌های سمی بوسیله کشتی‌های هلندی در آبهای ساحلی کشور آفریقائی ساحل عاج، ۳۱ هزار نفر از مردم این کشور آسیب دیده است و تاکنون، ۱۵ نفر از آنها جان باخته‌اند)، نود سال سلاخی مردم فلسطین و اشغال سرزمین آنها بدست مهاجران غربی و از همه فجیع‌تر، مدرنیزه کردن نظامهای برده داری، فئودالیسم و بازگرداندن عصر استعمار تحت بهانه غیر قابل توجیه و تفسیر صدور و گسترش دموکراسی و حقوق بشر و... و همین دیروز و امروز، بمباران شهرها و مناطق مسکونی، صنعتی، مدارس، بیمارستانها، آثار و ابنیه باستانی و حتی معابد و زیارتگاه دینداران و معتقدان در یوگسلاوی، افغانستان، عراق، پاکستان، لبنان، فلسطین و... محاصره مردم فلسطین از زمین و دریا و هوا، قطع غذا و خواربار، آب و برق، درمان و دارو به روی آنها، ویران کردن کامل زندان بزرگی بنام غزه و کشتار مردم محاصره شده آن و هزاران هزار مورد جنایات فجیع که امپریالیسم جهانی مرتکب شده و بطور روزمره نیز تکرار می‌کند، بسرعت بفراموشی سپرده می‌شوند؟ وانگهی، اگر حتی با یک نگاه بدبینانه و خصمانه، استالین و حاکمیت او را بعنوان جنایتکاران مطلق بپنداریم و توجه کنیم که حجم جنایت ۳۲ ساله حاکمیت تحت رهبری او (۵۶۶۷۹۹ نفر اعدام شده، کتاب خیانت به سوسیالیسم، صفحه ۶۳)، ۹ برابر از کشتار ۵ میلیون ویتنامی بدست آمریکائیه‌ها، ۸۰ برابر از منقرض کردن سرخپوستان آتازونی بدست مهاجران نژادپرست سازنده کشور ایالات متحده آمریکا، هزاران برابر از قتل عام سیاهان و مردم مستعمرات در عصر امپراطوری اروپا، ۵ برابر از دو و نیم میلیون نفر کشته شدگان اشغال ۶ ساله عراق (بنا به گزارش وزارت بهداشت و پزشکی قانونی عراق)، چندین برابر